



پیرامون اقدامات حمایتی از دانشجویان در بند ایران
آنچه در زیر میخوانید برگرفته از برنامه تلویزیون برابری در ارتباط با کارزار حمایتی برای آزادی دانشجویان در بند با شرکت آقایان بینا داراب زند از ایران، بهروز فراهانی از فرانسه و امیر جواهری از سوئد میباشد. بقیه در صفحه 4

* دیدگاه *

پول بجای صلح برای (نیمی از) فلسطین

Sozialismus.de
برگردان ناهید جعفرپور



بقیه در صفحه 15

سوسیالیسم تنها راه رهایی"

مبارزه ی جنبش دانشجویی جزئی از مبارزه ی جنبش های اجتماعی (کارگری، زنان، اقوام تحت ستم، جوانان و...) برای ساختن دنیایی انسانی است. دنیایی که در آن خبری از استثمار انسان ها و مناسبات استبدادی سرمایه داری نیست. دنیایی که در آن اثری از ستم جنسی نیست. دنیایی که در آن انسان ها آزادانه سرنوشت خویش را تعیین می کنند.

بقیه در صفحه 3

اعلامیه کمیته مرکزی سازمان

رژیم جمهوری اسلامی ، مسئول مستقیم دستگیری فعالان کارگری در پارک چیتگر تهران و وخامت جسمانی محمود صالحی، فعال جنبش کارگری است .

آزادی فعالان کارگری و

تمامی زندانیان سیاسی در بند را

خواستاریم!

موج دستگیری فعالان کارگری در پارک چیتگر و در زندان باقی ماندن دانشجویان دستگیر شده در سراسر ایران نشان از سبوعیت نظامی ایست که شمشیر از رو بسته و در صدد سرکوب و پیگرد همه تجمعات ، تشکلات و تحرکات فعالان اجتماعی ایران است

بقیه در صفحه 2

اعلامیه

گرامی باد یازدهم دی ماه

روز تجدید پیمان با جانباختگان راه کارگر

یازدهم دی ماه روز تجدید عهد با جانباختگان سازمان ماست. این روز، سالروز جانباختن علیرضا شکوهی دبیر اول وقت سازمان ما و یکی از درخشانترین سمبل های مقاومت جنبش کمونیستی ایران است.

بقیه در صفحه 3

جان محمود صالحی در خطر است

نامه سرگشاده جمعی از پزشکان به سازمان پزشکان بدون مرز نامه ما درباره شخصی است که به دلیل شرکت در مراسم اول ماه روز جهانی کارگر در شهر سقز از طرف جمهوری اسلامی ایران بازداشت شده و از آوریل 2007 تاکنون در زندان سنندج بسر می برد. محمود صالحی کارگر خباز شهر سقز بوده و یکی از رهبران اتحادیه نانوایان این شهر می باشد.

بقیه در صفحه 2

بقیه : آقای نگهدار ، اشتباه میکنید،

شما هیچ نیاموخته اید!

(بخش دوم) - قسمت سوم

بقیه در صفحه 8

اعلامیه

رژیم جمهوری اسلامی، مسنول مستقیم دستگیری فعالان کارگری در پارک چیتگر تهران و وخامت جسمانی محمود صالحی، فعال جنبش کارگری است.

آزادی فعالان کارگری و تمامی زندانیان سیاسی در بند را خواستاریم!
موج دستگیری فعالان کارگری در پارک چیتگر و در زندان باقی ماندن دانشجویان دستگیر شده در سراسر ایران نشان از سببیت نظامی ایست که شمشیر از رو بسته و در صدد سرکوب و پیگرد همه تجمعات، تشکلات و تحریکات فعالان اجتماعی ایران است.

آنچه مربوط به منکوب نمودن تحریکات دانشجویی از ۱۸ تیر ۷۸ به این سوست نشاتگرا این است که مبارزات دانشجویان ایران درامسال و در آستانه قیل و بعد از ۱۶ آذر ۸۶، پرتلاطم ترین دوران خود را پشت سر گذاشته و می گذارد. ویژه گی این مرحله مبارزه دانشجویان، مقاومت و پایداری آنان در برابر تمامیت این نظام بوده و همین ایستادگی رژیم را به لشکر کشی افسار گسیخته وادار نموده است. در برابر موج دستگیری دانشجویان، رژیم حتی تجمع خانوادگی کارگران در پارک چیتگر را بر نمی تابد. حمله به گلگشت جمعی خانواده ها در پارک چیتگر و دستگیری ابراهیم گوهری، محسن حکیمی، علیرضا عسگری و حسین غلامی، در روز جمعه ۲۳ آذر ۸۶ و صدور قرار وثیقه برای آنان نمونه دیگری از گسترش همه جانبه سرکوب است که با توسل به اتهام بی پایه "تباتی برای اقدام علیه امنیت ملی" انجام می گیرد. "اقدام علیه امنیت ملی" اسم رمز همه اقدامات سرکوبگرانه ای است که طی ماهها، هفته ها و روزهای اخیر متوجه تمامی فعالان جنبش های اجتماعی ایران، که در جنگ دستگاههای سرکوب گرفتار آمده اند، شده است. طبق اطلاعاتی که تا کنون منتشر شده است، دستگیر شدگان در "شعبه ی ۲ دادیاری و یژه امنیت ملی دادگاه انقلاب" با رد این اتهام از خود دفاع کرده و در نهایت برای محسن حکیمی، علیرضا عسگری و حسین غلامی قرار کفالت بیست میلیون تومانی و برای ابراهیم گوهری وثیقه بیست میلیون تومانی صادر شد و این قرار به آنها و خانواده شان ابلاغ شد و بازداشت شدگان به زندان اوین منتقل شدند. رژیم جمهوری اسلامی، بر خلاف تمام موازین بین المللی محمود صالحی را از حق مداوای پزشکی محروم کرده، حتی در بستری بیماری، دست و پای وی را به تخت بسته و مزدوری به نام "قاسم رحمانی" مستقیما او را تهدید به مرگ نموده است.

این سرکوبها آن چنان گسترده است که مطالبات برحق همه گروه بندیهای جامعه از جمله دانشجویان، زنان، کارگران و بیکاران، معلمان، دانشگاهیان، اقلیت های ملی تحت ستم و تهیدستان شهری و روستایی را هدف قرار داده و باعث امنیتی شدن بیش از پیش فضای جامعه می گردد. در چنین هنگامه سرنوشته سازی، جامعه ما تنها با گسترش دامنه جنبش های اجتماعی، تعمیق مبارزات طبقاتی و ریشه دواندن هر چه بیشتر تشکلهای توده ای می تواند سرکوب های هر دم فزاینده نظام اسلامی را سد نماید. باید این ضرورت را بیش از پیش و بطور وسیع، میان همه فعالین جنبش تبلیغ و ترویج نمود.

ما از تحریکات اعتراضی وسیعی که در سطوح گوناگون، و در جای جای جهان، توسط فعالان چپ و آزادیخواه سازمان می یابد پشتیبانی و حمایت نموده و بر آنیم که بدون در نظر گرفتن تفاوت دیدگاه های دانشجویان و دیگر آزادیخواهان در بند، و بدور از هر گونه تبعیض، تا لحظه آزادی تمامی این عزیزان نباید از پای نشسته و آزادی بی قید و شرط همه زندانیان سیاسی در بند را در راس وظائف خود قرار داد.

سازمان ما باردیگر با محکوم کردن بازداشت فعالان جنبش های کارگری، دانشجویی، زنان و ملی خواهان آزادی فوری و بدون قید و شرط همه آنان از جمله دستگیر شدگان پارک چیتگر بوده و همه کارگران و آزادیخواهان را فرا می خواند که به هر شکل ممکن و در هر سطح به این دستگیری ها اعتراض کنند.

ما نظام جمهوری اسلامی ایران را مسنول مستقیم وضعیت وخامت بار جسمانی محمود صالحی دانسته و آزادی بی قید و شرط و مداوی کامل وی را خواستاریم.

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۲۲ دسامبر ۲۰۰۷

جان محمود صالحی در خطر است

نامه سرکشاده جمعی از پزشکان به سازمان پزشکان بدون مرز نامه ما درباره شخصی است که به دلیل شرکت در مراسم اول ماه روز جهانی کارگر در شهر سقز از طرف جمهوری اسلامی ایران بازداشت شده و از آوریل ۲۰۰۷ تاکنون در زندان سنندج بسر می برد. محمود صالحی کارگر خیابان شهر سقز بوده و یکی از رهبران اتحادیه ناتوایان این شهر می باشد.

ما این نامه را برای شما می نویسم زیرا که محمود صالحی از یک بیماری شدید و پیشرونده رنج می برد و ایشان از معالجه مورد نیازش محروم می باشد. در این رابطه به گزارش پزشکی پیوست مراجعه فرمائید.

رژیم جمهوری اسلامی اقدامات پزشکان معالج را برای رسیدگی و درمان ایشان متوقف می نماید. علیرغم اینکه وضعیت سلامتی محمود صالحی فوق العاده بحرانی است، تاکنون او و خانواده اش کمک و پشتیبانی لازم را برای مراقبت و درمان دریافت نکرده اند. ما از سازمان شما برای کوشش در راه کمک به این خانواده بی پناه و این بیمار در بند از هر راهی که برایتان مقدور است یاری می طلبیم. اقدامات سازمان شما که بعنوان تشکیلات جهانی برای کمکهای انسانی به مردم محتاج شناخته شده است می تواند در بهبود وضع محمود صالحی موثر باشد.

ما امضا کنندگان زیر که این نامه را حضورتان تقدیم می داریم بعنوان پزشک چندین سال در کردستان ایران کار کرده و سالها است که در کشور سوئد نیز بکار طبابت اشتغال داریم. بر اساس اطلاعات کاملا موثق پزشکی که از طریق همکارانمان در ایران بدستمان رسیده است، ایشان نیاز عاجل به اقدامات جدی درمانی دارند.

این نامه همچنین به سازمان پزشکان بدون مرز واحد سوئد، سازمان جهانی حقوق بشر، سازمان جهانی حقوق بشر واحد سوئد، صلیب سرخ جهانی و واحد سوئد این سازمان ارسال می داریم و درخواست کمک می نمایم.

- 1- دکتر احسان رفیعی متخصص طب عمومی
- 2- دکتر احمد عزیزپور متخصص داخلی و رماتیسم
- 3- دکتر حمید اردلان متخصص بیماریهای روانی و اعصاب
- 4- دکتر عثمان فتحی متخصص بیماریهای روانی
- 5- دکتر محمد عزیزی جراح مغز و اعصاب
- 6- دکتر عثمان حسین زاده متخصص طب عمومی
- 7- دکتر سارا حسینی متخصص بیماریهای پوستی

گزارش پزشکی

محمود صالحی از بیماری کلیه پلی کیستیک که یک بیماری ارثی است رنج میبرد. بیماری ایشان چندین سال قبل تشخیص داده شده و سال 1981 به همین دلیل تحت عمل جراحی قرار گرفته است. محمود صالحی گرفتار درد مزمن شکم بدلیل بزرگ شدن کیستهای درون کلیه بوده، همچنین گرفتار خستگی مفرط، ضعف شدید جسمانی، عفونتهای مکرر کلیه و دستگاه ادراری و سنگ کلیه میباشند.

بیماری ایشان همچنان که شما میدانید بیماری پیشرونده ای است که نهایتا به نارسایی کلیه منجر می شود. محمود صالحی همچنین دچار عوارض متعدد دیگری چون بالا بودن شدید فشار خون، بالا بودن چربی خون، وجود پروتئین و خون در ادرار در چند سال گذشته بوده است.

در خلال دوره زندان بدلیل وضع بحرانی جسمی چندین بار به بیمارستان انتقال داده شده، منتها هر بار فقط زمان کوتاهی در بیمارستان مانده و قبل از آنکه اقدامات درمانی جدی در موردشان بعمل آید، دوباره به زندان برگردانده شده است و مقامات حکومتی اجازه ادامه مراقبت و اقدامات درمانی را از وی دریغ داشته اند. آخرین بار در هفته گذشته به دلیل وضعیت فوق العاده بحرانی جسمی دوباره به بیمارستان انتقال داده شد. همسر ایشان توانسته است بمدت کوتاهی محمود را ملاقات نماید، در حالی که از دست و پا به تخت بسته شده بود(به عکس همراه نامه توجه فرمائید)

در خلال ملاقات محمود گرفتار حالت تهوع و استفراغ بوده و از سردرد غیر قابل تحملی علیرغم بکار بردن مسکنهای قوی رنج برده است.

همسر محمود صالحی همچنین موفق شد که با پزشک معالج محمود ملاقات نماید. به گفته ایشان وضع سلامتی محمود صالحی فوق العاده بحرانی است و نامبرده توضیح داده که فشار خون ایشان 25/10 بوده، درحالی که عفونت کلیه و دستگاه ادراری و سنگ کلیه سلامتی وی را بیشتر به خطر انداخته اند. بر اساس گفته پزشک معالج محمود صالحی گرفتار نارسایی شدید کلیه بوده و به دیالیز منظم و به احتمال زیاد پیوند کلیه نیاز دارد. تاریخ 2007-12-17

گرامی باد یازدهم دی ماه روز تجدید پیمان با جانباختگان راه کارگر

یازدهم دی ماه روز تجدید عهد با جانباختگان سازمان ماست. این روز، سالروز جانباختن علیرضا شکوهی دبیر اول وقت سازمان ما و یکی از درخشانترین سمبل های مقاومت جنبش کمونیستی ایران است. وی که جلوه باشکوهی از مقاومت و رزمندگی انقلابی را در زندان های شاه و شیخ به نمایش گذاشته بود، در ۱۱ دیماه ۱۳۶۳ جان بر سر پیمان نهاد. اوکه همواره میگفت: «آرمان های بزرگ فدکاری های بزرگ می خواهد» سرفرازانه خود جلوه درخشانی از این آموزه شد.

امسال یازدهم دی ماه در شرایطی فرا می رسد که صد ها تن از دانشجویان چپ و آزادیخواه، قفتوس وار از دل خاکستر کشتار های خونین سالهای ۶۰ و ۶۷ پر کشیده اند و در دل نظام سرمایه داری ولایت فقیه ندای آزادی و سوسیالیسم سر داده اند. هم اکنون دهها تن از آنان در زندانی تحت شکنجه اند که علیرضا شکوهی و هزاران کمونیست و آزادیخواه دیگر تا پای جان در آن پایمردی کرده بودند. همچنین کارگران و سایر مزد و حقوق بگیران، زنان، اقلیت های ملی نیز از دیگر سو، در پی استقرار تشکلهای مستقل و طرح مطالبات بیواسطه خویش به صحنه آمده اند و نوبت بخش «جنبش مستقل اکثریت عظیم برای اکثریت عظیم» مردم ایران در مقابله با امپریالیسم و ارتجاع شده اند.

اکنون بار دیگر با گرامیداشت یاد عزیز صدها تن از کادرها، اعضاء و هواداران جانباخته سازمان ما، با آنها تجدید عهد می کنیم و با پاسداری از ارزش های ولای کمونیستی آنان در پیکار بی امان در راه سترگ سوسیالیسم، تا پای جان از پای ننشینیم.

جوادان باد خاطره شکوهمند همه جانباختگان راه آزادی و سوسیالیسم!
کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)
۶ دی ماه ۱۳۸۶

سوسیالیسم تنها راه رهایی"

مبارزه ی جنبش دانشجویی جزئی از مبارزه ی جنبش های اجتماعی (کارگری، زنان، اقوام تحت ستم، جوانان و...) برای ساختن دنیایی انسانی است. دنیایی که در آن خبری از استثمار انسان ها و مناسبات استبدادی سرمایه داری نیست. دنیایی که در آن اثری از ستم جنسی نیست. دنیایی که در آن انسان ها آزادانه سرنوشت خویش را تعیین می کنند.

جنبش دانشجویی بر پایه ی منافع عینی و مشخصی که از نفس دانشجو بودن نشأت بگیرد شکل نمی گیرد. به خصوص در کشورهایی که حاکمیت مستبدتری دارند دانشگاه به تریبون اعتراض جامعه تبدیل می شود. صف بندی نیروهای سیاسی در دانشگاه، نه امری تصادفی، که نمودی از صف بندی سیاسی و طبقاتی در جامعه است. جنبش دانشجویی می تواند و باید به عنوان یک نیروی سیاسی موثر در کنار دیگر جنبش های اجتماعی ایفا نقش کند.

طی یک سال گذشته شاهد گسترش سرکوب جنبش های اجتماعی و از آن جمله سرکوب جنبش دانشجویی بوده ایم. توطئه و پرونده سازی علیه فعالین جنبش دانشجویی، بازداشت، اخراج و تعلیق شمار زیادی از فعالین این جنبش، کنترل پوشش دختران دانشجو و سهمیه بندی جنسیتی تنها گوشه ای از پرونده ی سرکوب جنبش دانشجویی بوده است. در مقابل اما شاهد مقاومت محلی، محدود و غیر متشکل دانشجویان بوده ایم. ضرورت مقاومت سراسری و پیگیرانه به صورت بلاواسطه ای به مساله ی تشکل های مستقل دانشجویی گره می خورد. تشکل هایی که از تمام جناح های حاکمیت مستقل هستند و مرزبندی روشنی با دخالت خارجی در تعیین سرنوشت مردم ایران دارند. تلاش برای ایجاد تشکل های مستقل دانشجویی با استراتژی کلان پیوند با دیگر جنبش های اجتماعی همسوست.

طی سال های گذشته دفتر تحکیم وحدت کوشید تا با طرح استراتژی "دموکراسی خواهی" جنبش دانشجویی را به زنده ی دانشجویی اصلاح طلبان دوخردادی تبدیل کند. همچنین طرح های "رفراندم"، "انقلاب های رنگی و مخملی" و نیز دفاع آشکار از حمله ی نظامی آمریکا از سوی طیف های جداشده از دفتر تحکیم وحدت در برابر جنبش دانشجویی قرار گرفت. "دوری از قدرت و دیده بانی جامعه ی مدنی" هم برای بندهای میان دو استراتژی تبدیل شدن به بال دانشجویی اصلاح طلبان دوخردادی یا آژیتاتورهای حمله ی نظامی آمریکا مطرح شد. در این میان دانشجویان سوسیالیست با شعار اتحاد با جنبش های اجتماعی به صحنه آمده اند تا دنیایی انسانی را با تکیه بر قدرت توده

های مردم بنا کنند. "چپ کارگری" هم بحث محوریت "جنبش کارگری" را در اتحاد جنبش دانشجویی مطرح کرده است چرا که طبقه ی کارگر را تنها طبقه ی با زنجیرهای رادیکال می داند که می تواند افق های سیاسی مشخصی را در برابر دیگر جنبش های اجتماعی قرار دهد. طبقه ای که با رهایی خویش جامعه را آزاد خواهد کرد.

بر پایه ی این ملاحظات باید 16 آذر را به روز مبارزه علیه استبداد سرمایه داری و ستم جنسی تبدیل کنیم. باید فریاد همبستگی با جنبش های کارگری، زنان، معلمان، پرستاران، جوانان و اقوام تحت ستم سر دهیم. در این میان هر یک از گرایشات مختلف جنبش دانشجویی می بایست به طرز شفاف و خواسته های خود را رو به جنبش دانشجویی اعلام نماید لذا چپ کارگری دانشگاه های ایران خواسته های حداقلی خود را به شرح زیر اعلام می دارد:

1- آزادی بی قید و شرط دانشجویان زندانی (صبح نصری، هدایت غزالی، احمد قصابان، جواد عالیخانی، مجید توکلی، احسان منصوری و یاسر گلی)

2- به رسمیت شناخته شدن حق تحصیل برای همه ی دانشجویان و در سرمایه لغو احکام تعلیق دانشجویان و بر چیده شدن موانع ادامه ی تحصیل دانشجویان ستاره دار.

3- انحلال حراست دانشگاه ها، کمیته های انضباطی و ستادهای گزینشی وزارت علوم.

4- خروج نیروهای شبه نظامی و سرکوبگر بسیج از دانشگاه.

5- پایان دادن به بازنشسته کردن اجباری و اخراج علنی استادان دگر اندیش.

6- توقف برخورد با انجمن های اسلامی، شوراهای صنفی و انجمن های علمی، هنری و فرهنگی.

7- ایجاد تشکل مستقل دانشجویی.

8- برچیده شدن تبعیض و تفکیک جنسیتی در تمام حوزه های دانشگاه و جامعه و از آن جمله پایان دادن به طرح سهمیه بندی جنسیتی.

9- برچیده شدن دوربین های مدار بسته ای که برای کنترل رفتار دانشجویان در دانشگاه ها نصب شده اند.

10- به رسمیت شناخته شدن حق آزادی پوشش در دانشگاه و جامعه و در نتیجه برچیده شدن بساط طرح "ارتقای امنیت اجتماعی" در جامعه و کنترل پوشش دختران دانشجو در دانشگاه.

11- توقف فیلترینگ سایت های اینترنتی در دانشگاه و جامعه.

12- رفع توقیف از نشریات توقیف شده ی دانشجویی و آزادی انتشار نشریات دانشجویی.

13- پایان یافتن یورش های پیاپی به دانشگاه و تجسس خوابگاه ها.

14- به رسمیت شناخته شدن حق تحصیل رایگان عمومی، توقف خصوصی سازی دانشگاه و خوابگاه های دانشجویی و پرداخت کمک هزینه به دانشجویان.

15- کنترل و اداره ی دانشگاه ها و خوابگاه های دانشجویی توسط شورای دانشجویان، اساتید و کارکنان دانشگاه.

16- آزادی بیان بی قید و شرط.

17- لغو مجازات اعدام و جنایت ضد انسانی سنگسار.

18- به رسمیت شناخته شدن حق اقوام تحت ستم برای تحصیل به زبان مادری و تصمیم گیری در مورد سرنوشت آبی و آبی شان.

19- توقف اخراج مهاجران افغانی و به رسمیت شناخته شدن حق آموزش رایگان برای کودکان افغانی.

20- الغای قوانین تبعیض آمیز و زن ستیز و از آن جمله قوانین مجازات اسلامی، مدنی و کار.

21- آزادی بی قید و شرط فعالین جنبش زنان (مریم حسین خواه و جلوه جواهری) و لغو احکام صادره علیه فعالان جنبش زنان (مریم ضیا، دلارام علی و عالیله اقدام دوست)

22- حقوق برابر برای کار برابر زنان.

23- ایجاد تشکل های مستقل کارگری.

24- به رسمیت شناخته شدن حق اعتصاب.

25- لغو قراردادهای موقت و سفید امضا، توقف خصوصی سازی کارخانه ها و ایجاد کنترل کارگری بر امر تولید.

26- آزادی بی قید و شرط فعالین کارگری (محمود صالحی، ابراهیم مددی، رضا دهقان و منصور اسالو) و لغو احکام صادره علیه فعالین کارگری و معلمان.

27- پرداخت حقوق معوقه ی کارگران و افزایش دستمزد کارگران.

28- تصویب لایحه ی هماهنگ پرداخت و افزایش حقوق معلمان و کارکنان آموزش و پرورش.

29- الغای تمامی قوانین ضد کارگری.

30- به رسمیت شناخته شدن سن 18 سال تمام برای تمایز کودکان و بزرگسالان. چپ کارگری دانشگاه های ایران

پیرامون اقدامات حمایتی از دانشجویان در بند ایران

آنچه در زیر میخوانید برگرفته از برنامه تلویزیون برابری در ارتباط با کارزار حمایتی برای آزادی دانشجویان در بند با شرکت آقایان بینا داراب زند از ایران، بهروز فراهانی از فرانسه و امیر جواهری از سوئد میباشد.

دو نکته قابل یادآوری است؛ نخست آنکه آقای داراب زند از ایران صحبت مینمایند و بعضی از واژه های ایشان بدرستی شنیده نمیشود. از اینرو بجای آنها گذاشته شده است. بعضی از واژه ها نیز با برداشت پیاده کننده مصاحبه آمده است که شاید همانی نبوده باشد که ایشان گفته اند، که بی شک جای پوشش از ایشان را باز میگردد. دوم آنکه این میز گرد در برگزیده اخبار و اقداماتی بوده که تا لحظه برگزاری آن بر روزآمدی اش تاکید میشود و از آنجائیکه موضوع آن انتزاعی نبوده بعد از آن اخبار و اقداماتی وجود داشته است که میتواند مکمل آن باشد.

برابری : آقای داراب زند درود بر شما و خدمت شما سلام عرض میکنم. میخواستم که پیش از آنکه وارد بحث حمایت از دانشجویان در بند بشویم، شما اگر اخبار و اطلاعات جدیدی از وضعیت دانشجویان دارید به اطلاع شنوندگان ما برسانید.

داراب زند : درود بر شما و شنوندگان شما! متأسفانه آخرین اخباری که از این دوستان داریم، از طرف رفقانی بما منتقل شده که ما آنها را موثق میدانیم- اما روی این خبرها نمیشود اعتماد صد در صد داشت- اینست که سه نفر ازدوستان را که آقای حسن (سعید) حبیبی، آقای بهروز کریمی زاده و آقای گرایلو باشند ، از دیگران جدا کرده اند. البته اینها جدا بودند و در 209 هم که بودند در انفرادی بودند و همه در انفرادی هستند، اما این سه نفر را از 209 به بند اطلاعات سپاه که آنهم در محوطه اوین است، منتقل کرده اند. این آخرین اخبار از دانشجویان در بند هست. خوشبختانه اما، خانواده های آنها در هماهنگی کامل بسر میبرند و آخرین اقداماتی هم که کردند، این بود که یک هیأت وکلا تشکیل داده اند. این هیأت پنج تن از وکلانی هستند که تجربه کامل در ارتباط با پرونده های فعالین صنفی و فعالین اجتماعی دارند. همینطور هم مجلس و کمیسیون اصل نود اش.... آنها را بپذیرند و آخرین خبر این بود که قرار است امروز با آنها تماس بگیرند و اینها گفته اند که با هیأت وکلا به آنجا خواهند رفت.

برابری : آقای داراب زند، شما گزارشی هم از اقداماتی که در دفاع از دانشجویان صورت گرفته میتوانید بدهید؟ اصولاً در ایران خانواده این دوستان و دیگران چه تلاش هائی در این رابطه میکنند؟

داراب زند : خواهش میکنم! کمیسیون های مختلفی تشکیل شده است..... بین دوستان دانشجو شرایط متفاوتی هست. کمیسیون اتحاد برای رهائی دانشجویان در بند یکی از اینها، کمیته برای دانشجویان دربند هم هست که مشغول فعالیت های خوش میباشد. اما از آنجا که من در کمیته تلاش فعالیت میکنم، بیشتر از اقدامات آن با خبر هستم. کمیته تلاش تا بحال توانسته که هماهنگی کند و برای خانواده های یک ملاقات با هیئت پارلمانی اتحادیه اروپا که اینجا بود، ترتیب بدهد. بنظر من این ملاقات موفقیت داشت. از آنجا که خانم "برن" که نماینده این گروه در ایران بود که با خانواده ها ملاقات کرد، هم در ایران بر روی مسئولان فشار آورد که این دانشجویان را آزاد کنند و هم وقتی به خارج برگشتند مواضع بسیار خوبی در این رابطه گرفتند. دوستان دیگر و کمیته ها، اقدامات مشابهی برای گرفتن حمایت های بین المللی انجام دادند. خوشبختانه همانطور که گفتیم هماهنگی بسیار خوبی بین خانواده ها بوجود آمده که همه کارها را با تشریح مساعی انجام میدهند. متحدانه اقدام میدهند و خبر رسانی و گروههای همبستگی و حمایتی، مهم هستند. همینطور از ایرانیان خارج از کشور هم تشکر میکنیم که توانسته اند کمیته ها و هیأت های حمایتی خودشان را تشکیل بدهند و فشار های بین المللی را بر حکومت، برای آزادی این دوستان افزایش بدهند. درست است که این دوستان دیدگاههای مختلفی دارند و بطور مشخص سه دیدگاه چپ وجود دارد و تعدادی از در زمان شاه هم مطرح بود ولی باید آزادی تمامی این دوستان را خواست. الان

نیروهای حکومتی و وزارت اطلاعات و ارتجاع دارند سعی میکنند که چند نفر از اینها و آنها را گروههای تروریست و اخلاص گر و غیره معرفی کنند. همانطور که ما با خانواده ها صحبت کردیم و خود آنها هم متحدانه این نظر را دارند که حتی اگر آغاز به آزادی بخشی از دانشجویان کنند و بخش دیگر را در بند نگه دارند و بالاتر از آن اگر بخواهند یکنفر از عزیزان را به بهانه های واهی و انگ های شناخته شده در زندان نگه دارند از آن طریق بخواهند جنبش دانشجویی را مورد ضربه قرار دهند، باید به مبارزات متحدانه مان ادامه بدهیم تا کلیه دانشجویان از زندان بیرون بیایند. برای همین هم هست که از برائیان خارج از کشور تقاضا داریم که تا آنجا که ممکن است یک فشار متمرکز و فشرده را بر حکومت ایران وارد کنند و تمام دسیسه ها را خنثی کنند و آزادی تک تک این دانشجویان را بخواهند.

برابری : ممنون از شما آقای داراب زند. اگر اجازه بدهید در همین مورد از آقای بهروز فراهانی در فرانسه بپرسم که چه برنامه هائی را در دست اقدام دارند و چه تلاش هائی برای آزادی دانشجویان خواهند کرد. آقای فراهانی درود بر شما و تشکر میکنم که دعوت ها را بپذیرفتید و در این میز گرد شرکت میکنید. در فرانسه چه کارهائی را در دست اقدام دارید؟

فراهانی : با سلام به آقای داراب زند و شنوندگان رادیو! ببینید، خیلی طبیعی است که وقتی که جنبش دانشجویی به یک اقداماتی دست میزند و مثل همیشه نقش سنتی خودش را میگیرد و پرچم دار یک سری خواسته های دمکراتیک و حقوق و آزادی های مدنی و سیاسی میشود؛ همه نیروهائی که در خارج از کشور هستند و خودشان را جزو اپوزیسیون مترقی و دمکرات میدانند، بایستی در حمایت از اقدامات این دانشجویان بکوشند و سعی کنند که بلندگوی جنبش در خارج از کشور باشند. و تمام سازمانها و نهادهای بین المللی را در واقع بسیج کنند برای اینکه صدای دانشجویان را منعکس کنند. بخصوص و همانطور که آقای داراب زند گفت اتهامات بسرعت سیاسی - امنیتی میشود و رژیم سعی میکند که مسئله را بلافاصله به مداخله خارجی متصل کند و اتهامات شدید بزند. برای اینکه واقعیت خواسته های دمکراتیک و اینکه این دانشجویان صدای بخش مهمی از مردم زیر ستم در ایران هستند را لاپوشانی کند و مسئله را به توطئه های خارجی و مسائل امنیتی وصل کند. در نتیجه خیلی مهم هست که ما خیلی سریع و با سرعت باین تهاجم رژیم جواب بدهیم و سعی کنیم که نیروهای خارجی را بسیج کنیم. سازمانها و نهادهای بین المللی را که در این رابطه فعال هستند و سابقه طولانی دارند و میدانند و این شگردهای رژیم هائی از نوع جمهوری اسلامی را در قبال جنبش ها میشناسند ، بسیج کنیم. در همین رابطه هم به ابتکار دوستان و رفقانی که در کشورهای مختلف هستند و بخصوص در سوئد و تلاش هائی را بصورت اتحاد عمل بین گروههای مختلف شد، سعی بر این شد که ما بلافاصله یک اقدام سراسری را انجام بدهیم و خودمان را به اقدامات محلی و تماس هائی که میگیریم محدود نکنیم. چون ابعاد جنبشی که در 16 آذر شروع شد خیلی خیلی بزرگتر از حرکات اعتراضی محدود و همیشگی دانشجویان بود. گزارش هائی که میآید و بخصوص برآمد جناح چپ دانشجویی که هم مایه خوشبختی است و هم از طرف دیگر لبه پیکان حمله رژیم متوجه آنهاست، ما را موظف میکند که بمثابة بخشی از جنبش چپ هم ادای دین باین بخش از دانشجویان بکنیم. ما فکر میکنیم که بلافاصله بایستی اقدام را سراسری کرد، برای همین هم کمیته های هماهنگی تشکیل شده و درحال تکوین شدن است. ما فردا جلسه خواهیم داشت که این اقدامات را هماهنگ کنیم و بسرعت ی اقدام متحدو مشترک را به پیش ببریم. فراخوانی که در این رابطه داده شده و استقبالی که از آن شده واقعا نشان میدهد که هم وطنان ما و آن لایه هائی که در رابطه با اوضاع ایران با آنها در تماس هستند، بخوبی براین واقف اند که ما در وضعیت حساسی بسر میبریم و سرعت عمل در پاسخ و اتحاد عمل هر چه گسترده تر حائز اهمیت است. در این رابطه ما بطور مشخص خبرها را به نهادهائی در پاریس منتقل کرده ایم، اما فکر میکنم که از همان ابتدا بایستی اقدام را سراسری و متحدانه سازمان داد. بخاطر همین در جلسه هماهنگی تصمیم میگیریم و با سرعت اقدامات مشترک را سازمان میدهیم و اگر اشتباه نکنم همین الان ما حداقل در پنج شش کشور اروپائی و همچنین استرالیا و کانادا داوطلب شرکت در این اقدام سراسری را داریم و نتیجه را در جلسه

صحبث میکنیم. دوست عزیزم آقای جواهری که خوشبختانه الان در این جلسه حضور دارند، میتوانند در مورد این اقدام که خودشان هم نقش مهمی در آن داشته اند، بیشتر توضیح بدهند.

برابری: ممنون از شما آقای فراهانی و اگر اجازه بدهید با آقای جواهری ادامه بدهیم. آقای جواهری خدمت شما سلام عرض میکنم و تشکر میکنم که دعوت ما را برای انجام این گفتگو پذیرفتید. آقای جواهری اقدامات متحدانه ای در دفاع از دانشجویان در بند صورت گرفته است. این اقدامات معطوف به چه مسائلی است و چه اقدامات عملی و جدی ای را شما و دیگر دوستان در سوند و همچنین در کشورهای دیگر بطور هم زمان قرار است که انجام دهید؟

جواهری: من نیز به سهم خودم به شنوندگان شما سلام میرسانم و همچنین به بیبا داراب زند و رفیق عزیزم بهروز فراهانی در پاریس. آنچه را که مربوط به اقدامات جمعی ما، تحت عنوان "اقدام متحد" از آن یاد میکنیم، سندی است که تحت عنوان "کارزار پشتیبانی از دانشجویان چپ و آزادخواه سراسر ایران" - (بدفاع از دانشجویان چپ و آزادی خواه برخیزیم!) بیرون آمده، مصادق واقعی آنچه را که الان خطوط عمومی اش را از زبان بیبا داراب زند در داخل کشور شنیدیم، بنوعی پوشش میدهد و تلاش واقعی و زنده اش در این است که بتواند یک تحرک وسیع و گسترده را در جای جای جهان در امر آزادی بی قید و شرط تمامی دانشجویان زندانی سازمان بدهد. نه تنها دانشجویان دستگیر شده که آنچه را تحت عنوان زندانیان جنبش های اجتماعی ایران از آن یاد میکنیم و بطور مشخص فعالان شناخته شده جنبش کارگری ایران - محمود صالحی، ابراهیم مددی، رضا دهقان و دیگران - و پرونده هائی را که برای بیشماران در این راستا ساخته شده، فعالان جنبش های ملی جای ایران و نیروهائی از این نوع که در زندان های رژیم پسر میبرند.

اقدام مشترک ما تلاش کرده که خواست های روشن و سر راستی را در خودش جای دهد و امر محکوم کردن سیاست های سرکوب گرانه ی نظام در قبال جنبش دانشجویی ایران را قاطعانه مطرح میکند. آزادی بدون قید و شرط همه فعالین جنبش دانشجویی دستگیر شده ی روزهای اخیر را خواستار شود. ممنوعیت ورود نیروهای امنیتی به دانشگاهها و پایان دادن به تعقیب و آزار فعالیت رهبران دانشجویی را خواستار شود. برچیدن کلیه کمیته های انضباطی و پایان دادن به احضار دانشجویان به این کمیته ها، بازگشت به تحصیل کلیه دانشجویانی که تا کنون اخراج و محروم از تحصیل شده اند را در خودش جای بدهد. و همچنین به رسمیت شناختن آزادی بیان و تشکل مستقل برای کارگران و دانشجویان و زنان و دیگران را خواستار میشود. ششمین مورد هم آزادی بدون قید و شرط محمود صالحی، منصور اساتلو، ابراهیم مددی و فعالین جنبش های رهائی زن و همه زندانیان سیاسی میباشد.

این حرکت در فاصله خیلی کم و از جای جای جهان پاسخ مثبت گرفت. مخاطبین واقعی این فراخوان در سطح خارج کشور، سازمانها و احزاب آزادی خواه و چپ بودند، انسانهای شریف و آزاده ای بودند که معمولاً به اینگونه تحرکات در سطح خارج کشور پاسخ مثبت میدهند، نهادها و کانون های دموکراتیک و همچنین رسانه های خبررسانی بودند که بتوانند این تحرک را از طریق رادیوهای خودشان و سایت هایشان و وبلاگ هایشان به وسیع ترین شکل ممکن پخش کنند. خوشبختانه تا امروز پاسخ گرفتیم. موفق شدیم که غیر از نیروهای شروع کننده این حرکت که در مرحله اول نمایندگی کومله خارج از کشور، اتحاد چپ کارگری ایران، کمیته خارج از کشور حزب کمونیست ایران، کمیته تشکیلات سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) و هسته اقلیت بود، امروز نیروی وسیع تری از سازمانها و احزاب و همچنین کانونهای دموکراتیک را از جای جای جهان و مشخصاً از سوند، فرانسه، آلمان، استرالیا، کانادا، هلند و انگلستان را با خودمان داشته باشیم.

نکته دیگری که بایستی اضافه کنم اینست که از داخل کشور هم این تحرک توسط فعالان مختلف شناخته شده و همچنین مختلف مورد پشتیبانی قرار گرفته و نیروهای مختلف هم در این راستا تلاش دارند که اقدامات عملی خودشان را پیش ببرند. ما تلاشمان بر اینست که این تحرک را اکنون باین شکل از سطح درخواست ها و شرکت کنندگان است، بتوانیم با مراجعه مستقیم به دفاتر عفو بین المللی و سایر نهادها و سازمانهای مدافع حقوق بشر، کنفدراسیون اتحادیه های آزاد کارگری و سایر نهادهای بین المللی کارگری،

احزاب و سازمانهای چپ و سوسیالیست و همچنین وسائل خبر رسانی معتبر دنیا، در میان بگذاریم و از آن یاد کنیم. مثلاً همین امروز که ما داریم صحبت میکنیم، جمعی نه در ارتباط تنگاتنگ با این اقدام، بلکه بعنوان کمیته ها و اقداماتی که در سطح محلی کشورهای مختلف سازمان میدهند، قرار است که برابر ساختمان بی.بی.سی در لندن تحت عنوان "کمیته برگزاری آکسیون مباره برای آزادی زندانیان سیاسی" تجمع کنند. یا تجمع دیگری در بلژیک سازمان داده شده است. این تجمع توسط احزاب چپ و سوسیالیست سازمان داده شده که از مدتها قبل بر سر حرکات مختلفی که در ایران هست و نگرانی هایشان از جنگ احتمالی و حوادثی از این نوع را در دستور کار خودشان داشتند.

در همین راستا تحرکات دیگری هم توسط فعالان دانشجویان چپ دانشگاه در انگلیس و همچنین در نقاط دیگری شروع شده که الان اطلاعیه هایشان بدست ما رسیده است. نامه سرگشاده جمعی از دانشجویان چپ اگومی ماری لندن و همچنین تحرک دیگری که تحت عنوان "کمیته اجرایی دانشجویان کمونیست بریتانیا" بوده و یکی از گروه های "کارزار دست ها از مردم ایران کوتاه- لندن" در همین رابطه اقداماتی را آغاز کرده اند. همانطور که بهروز فراهانی عزیز اعلام داشتند، همه تلاشمان بر این خواهد بود که بتوانیم اینها را در یک صف هماهنگ و هم سو و هم جهت - با استقلال عملی برای یکایک ان نهادها و تشکل هائی که در این اقدام مشترک همراه شدند، قائلیم. ضرب آهنگ حرکتی را در سطوح مختلف کشورهای جهان در ارتباط با آزادی بی قید و شرط و آن نکته ای که بیبا داراب زند با مسئولیت ادا کردند، در خارج از کشور پیش ببریم.

برابری: خیلی ممنون آقای امیر جواهری از توضیحات شما. اکنون از داراب زند میپرسیم که این اختلافات و گرایشهای مختلف چپ در بین فعالین دانشجویی آیا خللی در حمایت از دانشجویان زندانی ایجاد میکند یا خیر؟ و دانشجویان دفتر تحکیم وحدت در حمایت از دانشجویان دستگیر شده چه اقداماتی را کرده اند و آیا در این رابطه آنها نیز تلاشهایی را در دستور کار خودشان داشته اند یا خیر؟

داراب زند: بهیچوجه این اختلافات بسیار..... که در جنبش دانشجویی تحت تاثیر جنبش روشنفکری هست، اصلاحاتی در حمایت یکپارچه بوجود نیآورده است. و همچنین روشنفکران و تمامی تمایلاتی که در سطح جامعه وجود دارد، همگی دارند آنکاری که از دستشان بر میآید برای این دوستان- علیرغم اختلافات سیاسی که دارند- انجام میدهند. در مجامعی که در ایران هست، در گردهمانی هائی که در ایران هست، نمایندگان مختلف این جریانها بیاناتشان را با این جمله شروع میکنند که علیرغم اختلافات ایدئولوژیکی که با هم داریم، تمامی آنها رفقای ما هستند و تا تک تک آنان آزاد نشوند، ما دست از مبارزه برنخواهیم داشت. و این خودش نشاندهنده آن است که علیرغم جوانی، جنبش چپ ایران باین بلوغ رسیده که بتواند از خودش و نه تنها از خودش، که از تمامی مبارزین آزادی خواه و از تمامی اقشار جامعه در مقابل ستم هائی که به آنان میشود، حمایت کند.

در ارتباط با بچه های تحکیم وحدت یا ادوار، آنها هم تا آنجائی توانسته اند یا از دستشان برمیآید، این قضایا را محکوم کرده اند. البته کمیته های مشخصی برای آزادی بچه ها بوجود نیآورده اند ولی تجمعی داشته اند، این حکومت را محکوم نموده اند. آنها هم متوجه شده اند که سرکوب دانشجویان چپ در دانشگاه در حقیقت بخشی از سرکوب کل جنبش دانشجویی و پیش برد "انقلاب فرهنگی" دومی در ایران است که وقتی که آغاز شود به دانشجویان چپ خلاصه نخواهد شد. همکاری های بسیاری کرده اند، از قبیل اطلاعاتی که بدستشان میرسد و فوری منتقل میکنند. همواره در تلاش هستند و می پرسند که چه کاری از دستشان برمیآید که انجام دهند. ما این را هم بخشی از همان رشد و بلوغ جنبش دانشجویی محسوب میکنیم.

برابری: آقای داراب زند این خبری که در رسانه ها آمده بود که تعدادی از دانشجویان شکنجه شده اند و بخصوص دانشجویان مازندران. آیا صحت دارد یا خیر؟ و اصولاً آیا دستگیری دانشجویان چپ تاثیری در روحیه دیگر دانشجویان گذاشته یا خیر؟

داراب زند: در ارتباط با شکنجه هائی که بر دانشجویان روا شده، آنطور که من اطلاع دارم و دانشجویانی که از مازندران آزاد شده اند این ربابیان کرده اند، بنابراین در ارتباط این ماجراها شک

و تردیدی ندارم..... اینها عده ای از دانشجویان را جدا کرده اند و می خواهند پرونده های آنجانی برایشان تشیل بدهند. و بنظر ما شکنجه هانی که وارد میشود، برای این پرونده سازی و که بتوانند از این هزینه هایی که الان حکومت دارد میدهد، اینطور استنتاج کنند که بخشی از این دوستان را در مقابل مردم گناهارکار جلو بدهند. در صورتیکه گناهارکار اصلی خود حکومت اسلامی هست. در سراسر دنیا خود حکومت ایران است. آدم ربانی در روز روشن ، آدم ربانی در سطح دانشگاه! دیگر حکومت چیزی باقی نگذاشته است که مدرکی علیه خودش نباشد. بخصوص بر تروریست بودنش، علیرغم اینکه مثلا یک حکومت است. در این ارتباطات که دانشجویان را زیر فشار قرار داده و ما شکی در این مورد نداریم، گفته های دوستانی که از مازندران این مسئله را مطرح کرده اند.

اما در باره خبرهایی که از درون 209 و انفرادی های 209 میسرند. ما این را بر مبنای تجربیات خودمان و تمام کسانی که قبلا مهمان 209 بودند و سابقه زندان دارند و با همدیگر هم صحبت کردیم، شایعه میدانیم. اینها را باید شایعه دانست. برای اینکه تا زمانی که فردی در بازداشتگاه 209 و انفرادی بسر میبرد، اگر به او اجازه تلفن داده شده باشد و اگر اجازه ملاقات داده نشده باشد، هیچگونه خبری نه بدرون سلول درز میکند و نه میتواند از درون آن سلول بیرون بیاید. بنابراین این باید دقت کرد که اطلاعات درست را انعکاس داد. از آنجاییکه تمامی ما که در خارج از آن بازداشتگاه هستیم و خارج از حکومت هستیم و دسترسی به اطلاعات درون این حکومت نداریم، بر مبنای اطلاعات خودمان است که تفسیر میکنیم و سعی میکنیم که قدمهای بعدی حکومت را پیش بینی کنیم.

اما همانطور که میدانید این ضربات برای آن آغاز شد که برنامه 13 اثر، برنامه مستقل نیروهای چپ در دانشگاه تهران اجرا نشود. آنها فکر میکردند که با آن شش نفر اولی که بگیرند در حقیقت این برنامه از هم خواهد پاشید. ولی وقتی دیدند جلو رفت، شروع کردند به بازداشت های گسترده، اما دیدند که علیرغم بازداشت هانی که چند روز زودتر از آن آکسیون - 16 اثر- شروع شده بود، آن آکسیون با قدرت هرچه تمامتر در دانشگاه اجرا شد و حتی باعث نشد که جنبش چپ دانشجویی خواست ها و شعارهای خودش را تضعیف کند. از آن بعد هم که دیدید که روحیه دوستان بسیار بالاتر آتست که در دوره برنامه ریزی این آکسیون داشتند. با ضربه ای که به آنها وارد شده، الان می بیند که علیرغم اینکه ضربه حساس بوده، ولی جنبش چپ آنچنان در جامعه ریشه دارد و ریشه صد ساله دارد که نه تنها خیلی در فعالیت های روزمره آنها بوجود نیارود بلکه نیروی جدیدی را هم وارد عرصه کرده است از قبیل: دانشجویان چپ شاهرود، دانشجویان چپ یزد، دانشجویان کرمانشاه، فعالیت مجدد و سرخ دانشجویان تبریز و همینطور محافل دانشجویی چپی که در سراسر ایران دارند اعلام هويت میکنند این ضربه ای که آنها زدند، به ضد خودش تبدیل شد و در حقیقت جسارت را در دوستان به آن حد رساند که اگر هم تا بحال مخفی کار میکردند، الان قدم به صحن مبارزات علنی گذاشته و نشان دادند که در مقابل ضرب و زور این حکومت بهیچ عنوان حاضر نیستند میدان مبارزه علنی را که پس از سالها بدست آوردند، بدون یک مبارزه جانانه ترک کنند. بقیه دوستان هم به همین صورت، این ضربه ای که به آنها وارد شد، به آنها ثابت کرد تا چه اندازه قدرت دارند، تا چه اندازه در جامعه ریشه دارند و جسارتشان را چند برابرکرد.

برابری: با تشکر از شما. حالا بحث را با بهروز فراهانی ادامه میدهم. آقای بهروز فراهانی، اگر قرار باشد این اسامی و امضا ها، چه افراد و چه سازمانها، فقط بر روی کاغذ نماند، واقعا اقداماتی که باید صورت بگیرد که جنبه عملی و مادی پیدا کند و بتواند نیرو و اهرم فشاری بر رژیم باشد که دانشجویان در بند را آزاد کند، کدام اقدامات است؟ یا این سازمانها و نهادها هانی که به آنها مراجعه شده بطور جدی این موضوع را دنبال میکنند و ما شاهد این خواهیم بود که در آینده واقعا تاثیر بسزایی داشته باشند؟

فراهانی: بله! خوشبختانه به لطف وجود جنبش واقعی گروه های مختلف مردم و طبقات مختلف مردم در ایران، کسانیکه در سازمانهای بین المللی هستند و در اتحادیه های کارگری، در اتحادیه های زنان، اتحادیه های دانشجویی هستند؛ بخوبی میدانند که اتفاقاتی که در ایران می افتد، اتفاقاتی است که گوشت و پوست دارد

و شعار نیست. واقعیت یک جنبش فعال دمکراتیک در ایران را پذیرفته اند. واکنش هانی را می بینید و با علاقه بسیار زیاد اوضاع ایران را دنبال میکنند. نظر به حساسیتی که بخصوص روی ایران و خط تهاجم و خط اقدامات نظامی امپریالیست ها و بویژه امریکا و متحدانش در ایران وجود دارد، وقتی با آنها تماس گرفته میشود با علاقه پاسخ میدهند و بسرعت هم پاسخ میدهند. فقط کافیتست که شما به واکنش های سازمان عفو بین المللی، اتحادیه های مختلف کارگری در کشورهای دیگر و اتحادیه های دانشجویی نگاه کنید و ببینید که چطور به محض اینکه در ایران اتفاقی می افتد و ما با آنها تماس میگیریم، سرعت عمل شان در پاسخ دادن خیلی خیلی زیاد است و با علاقه زیادی هم حرکت میکنند.

بخصوص الان که ما در جنبش دانشجویی با یک برآمد جدی نیروهای چپ روبرو هستیم و شعارهای برابری خواهی را در کنار شعارهای دمکراسی و آزادی می بینیم که این بسیار بسیار حرکت مهم و مبارکی برای کسانی است که فکر میکنند بین این دو دیوار چین کشیده نشده، در خارج از کشور و بین سازمانهای بین المللی و بطور مشخص من از کشوری که در آن زندگی میکنم که فرانسه باشد، نسبت به این مسئله بسیار حساس هستند و بویژه گروههای چپ بسیار حساس هتند که بین این دو فاصله ای نیفتد و مسائل آزادیها و جمهوری خواهی ها باعث نشود که به تدارک انقلابات محملی و نارنجی پرداخته شود. وقتی اخبار جنبش دانشجویی و اتفاقاتی که می افتد، اخبار جنبش کارگری، مسائلی را که آقایان صالحی و اساتلو و مددی و امثال آنان در شرایط طاقت فرسا و دشوار به پیش میبرند و همه اینها را با آنان مطرح میکنیم، پاسخ آنها بسیار خوشحال کننده و حمایت شان گرم و فعال هست و از این زاویه ما هیچ نگرانی نداریم. باز هم تکرار میکنم که این به برکت و لطف مبارزه جاتانه ای هست که همه این عزیزان، دانشجویان، کارگران و زنان برای ایجاد یک جنبش مستقل مردم، برای ایجاد اتحادیه های مستقل خودشان و برای ایجاد یک جنبش مستقل دانشجویی دارند میکنند. و از جان خودشان مایه میگذارند. الان آقای داراب زند گفتند، ما با رژیم روبرو هستیم که وقتی دانشجوی را میگیرد، محض اینکه مساله جدی میشود، خشن ترین انواع شکنجه را می آورد. الان نمونه دانشجویان مازندران را ما شاهدیم. تمام کسانیکه در ایران دست به فعالیت سیاسی میزنند به این مساله آگاه هستند و در مقابلش بهایش را میبردارند. و این باعث میشود کسانیکه در خارج از آنها حمایت میکنند، چه ایرانیان در تبعید و ایرانیان مهاجر و چه بخصوص سازمانهای بین المللی و کشوری که ما با آنها تماس داریم، مسائل ایران را بسیار جدی بگیرند و میدانند که این جنبش واقعی است. و بخصوص ابعدی که اینبار جنبش دانشجویی گرفته را باید اعتراف کرد بی سابقه است و یعنی مدتها بود که چنین شانزده آذری نداشتیم. و اکنون جنبش دانشجویی و فراگیر بودنش نکاتی است که ما رویش انگشت میگذاریم و تبلیغ اش میکنیم و با استقبال بسیار بسیار زیاد این گروهها و جریانات روبرو میشویم.

مسئله ای که وجود دارد اینست که یک اقدام مشترک در حال تدارک است و یک سری اقداماتی به نقد انجام شده و بعد نیز انجام خواهد شد. مهم اینست که با توجه به وضعیتی که در ایران وجود دارد و اینکه هر روز یک قشر و یک طبقه اجتماعی اقدامات خودش را به جلو میبرد و با این سد سرکوب رژیم جمهوری اسلامی روبرو میشود، بایستی از حمایت کسانیکه میتوانند با صدای بلند حرف بزنند و مسائل را از زوایایی مطرح کنند که طبعاً آنها بخاطر فشاری که رویشان هست و محدودیت هانی که دارند، نمیتوانند مطرح کنند، برخوردار باشند. اینان بایستی دست بدست هم بدهند و این اقدامات مشترک را هرچه گسترده تر کنند. از این زاویه شاید بد نباشد که این اقدام مشترک را که الان در حال تدارکش هستیم، تبدیلش کنیم بیک نهاد هماهنگی که بتواند هر چه بیشتر و سریعتر باین اقدامات پاسخ بدهد و بتواند با سرعت بیشتری اقدام کند. چون سرعت وقایع در ایران خیلی زیاد است و واکنش سرکوب هم خیلی سریع است. و از این زاویه گرفتن، آزاد کردن، دوباره گرفتن، دوباره آزاد کردن، الان قاعده بازی در ایران است. و اگر ما بتوانیم یک کمیته هماهنگی را در خارج داشته باشیم که بتواند با سرعت پاسخ انهایی را که به فراخوان ها میپیوندند و با سرعت اقدام کند، خیلی مهم خواهد بود. شما نمیدانید که پاسخی که به فراخوان حمایت از دانشجویان داده شد. که دوست عزیزم امیر الان توضیح داد. چقدر

سریع و چقدر مشتاقانه و چقدر گرم بوده و این قبل از هر چیزی نتیجه جنبش واقعی است که در ایران در جریان است و مسئله به یک سری حرکات اینترنتی یا تلفنی و عکسهای آنچنانی بدل نشده و همه میدانند که جنبش واقعیست. صحبت از چندین هزارتظاهر کننده است. صحبت از هماهنگی بین دانشگاههای مختلف در شهرهای بزرگ ایران است.

از طرف دیگر شما وقتی می بینید که اقدامات مشترکی که کارگران میکنند و هماهنگی ای که بین آنها وجود دارد، و واقعاً نمیدانید چقدر قلب ما گرم میشود وقتی از عزیزانی مثل آقای داراب زند می شنویم که علیرغم اختلافات ایدئولوژیکی که خیلی طبیعی هست که وجود داشته باشد، علیرغم اختلافات نظری ای که خیلی طبیعی هست که وجود داشته باشد، جنبش دانشجویی یکپارچه برای آزادی تک تک دانشجویان در بند مبارزه و اقدام میکنند. در هر حال وجود این اختلافات طبیعی است. پس فرهنگ مدارا چیست؟ تحمل نظرات دیگران چیست؟ در صفوف جنبش

جنبش چپ در ایران و در این برآمد جدیدی که جنبش چپ الان در سطح جنبش دانشجویی دارد، هر چه بیشتر باید این فرهنگ مدارا را دامن زد و تشویق کرد. اتحاد عمل، علیرغم داشتن گرایش های مختلف نظری درسی است که از تاریخ مبارزات کشور های دیگر میشود گرفت، از مبارزات خودمان میشود گرفت. درسی است که از مبارزات چندین دهه خودمان باید بگیریم. خوشبختانه بنظر می آید که این مسئله در ایران مورد توجه فعالین سیاسی هست. وقتی می بینیم که در جنبش کارگری اتفاقی می افتد، بلافاصله اعلامیه های مشترک در می آید. از کسانی که میتوان نظرشان نسبت به آینده جنبش یا حرکات استراتژیک اصلاً یکی نباشد، اما در مورد آن هدف مرحله ای، آن هدف محوری که در این لحظه پیش روی جنبش شان قرار گرفته - مثلاً در مورد جنبش کارگری مسئله تشکل مستقل اتحادیه های کارگری - بلافاصله دست به اتحاد عمل میزنند. از این باید درس گرفت. و در جنبش دانشجویی هم همینطور، بلافاصله وقتی هدف مشخصی هست و وقتی اقدامی هست که میشود بر اساس آن حداقل اتلاف کرد و اتحاد کرد، بهیچ وجه نباید آنرا زیر پا گذاشت و با برخورد ایدئولوژیکی و تنگ نظری های محفلی جلوی آنرا گرفت.

در خارج از کشور هم همینطور است. درد محفل گرای، درد سکتاریسم یک درد عمومی است و متأسفانه مرز نمی شناسد. ایران یا اروپا یا امریکا نمی شناسد. یک چیز ذاتی است که همیشه وجود داشته و خواهد داشت و باید با آن با مدارا و با پیگیری و با تکیه بر جنبش واقعی حرکت کرد و از این زاویه من فکر میکنم چون این همگرای، چون اتحاد عمل های موضعی و حتی پایدار الان در ایران دارد بیش از پیش مهر خودش را بر جنبش میکوبد، خیلی خوشحال کننده است. باز تاکید میکنم: با حفظ اختلافات نظر، با حفظ لزوم مبارزه نظری و اقباع نظری همدیگر و پیش بردن و مطرح کردن. بهیچ وجه مسئله بر سر سانسور نظری و کتمان کردن اختلافات نیست و بلکه با صدای بلند باید این اختلافات را گفت و بحث نظری را به سطح جنبش، اگر جنبش دانشجویی است در جنبش دانشجویی و اگر جنبش کارگری است در جنبش کارگری باید برد و با صدای بلند فریاد زد و برایش مبارزه کرد و روی حقانیت نظر پا فشاری کرد، اما این بهیچ وجه نباید باعث شود که در صورت توافق بر سر پاسخ به یک وظیفه مرحله ای محوری چه در جنبش کارگری و چه در جنبش دانشجویی اتحاد عمل نکرد و بلکه بلافاصله بایستی بزرگترین اتحاد عمل ها را سازمان داد. کاری که ما سعی میکنیم در خارج از کشور بکنیم. همانطور که خاطرتان هست، هفته پیش سیزده تا کانون و انجمن در پنج قاره دنیا یک اتحاد مشترک را در دفاع از کارگران زندانی، در دفاع از آقایان صالحی و اسانلو و مددی و دوستانشان پیش بردند و بسیار هم موفق بود و باید دامنه اش گسترش پیدا کند. الان هم یک اقدام مشترک دارد میشود از گروه ها و سازمانهایی که بکلی متفاوتند و بکلی سر مسایل نظری با همدیگر می توانند اختلاف داشته باشند و جایگاهشان اصلاً در جنبش میتواند متفاوت باشد، که هست اما یک اقدام مشترک را در حمایت از جنبشی که در ایران هست، دارند سازمان میدهند. خوب است که سعی کنیم این نهادینه کنیم و سعی کنیم و تلاش کنیم که این هماهنگی ها را مستمرتر و بهتر کنیم و آنوقت است که میشود در واکنش به حرکات مختلف سریعتر اقدام

کرد. فکر میکنم که این درسی هست که از این سلسله مبارزاتی که الان در ایران هست، ما داریم پی میگیریم و زمینه اش وجود دارد. **برابری:** خیلی ممنون آقای بهروز فراهانی. این بحث را با آقای جواهری به پایان می بریم. آقای جواهری در هر حال این دانشجویانی که در بند هستند، بخش اعظم آنها دانشجویان چپ و سوسیالیست هستند. شما فکر میکنید گرایش هایی که چپ و سوسیالیست نیستند و اصلاً رضایتی از گرایش فکری آنها نداشته باشند، آیا تا کنون اقدامی کرده اند و موضع آنها در قبال این دانشجویان در خارج از کشور چه بوده؟ و حتی جریاناتی که ممکن است چپ و سوسیالیست باشند ولی همیشه جنبش های اجتماعی را وسیله و ابزاری برای پیشبرد سیاست های خودشان قرار بدهند. در این رابطه این جریانات چه واکنشی نشان دادند؟

جواهری: من قبل از اینکه به این سوال مشخص شما پاسخ بدهم، یک نکته ای را از حرفهای آقای داراب زند دریافت کردم که ترجیح میدهم روی آن تأملی بکنم. و آن یادآوری ایشان از یک انقلاب فرهنگی داخل گیومه بوده. خودمان نسلی هستیم که آن « انقلاب فرهنگی» را تجربه کردیم و با گوشت و پوستمان سم آن چیزی را که در آن شرایط اجتماعی بر دهان همه گروه بندی های موجود درون دانشگاه با آن تهاجمی که تحت عنوان «انقلاب فرهنگی» وارد آمد حس کردیم. امروز وقتی دیگر بار این کلمه را می شنویم، می فهمیم که چه نقشه و تدارک عظیمی را برای سرکوب این جنبش در دستور کار دارند. وقتی که صحبت های پرویز داوودی معاون احمدی نژاد در همایشی که با اساتید و دانشجویان بسیجی سازمان دادند، میشنویم که همواره از ضرورت اسلامی کردن دانشگاه های کشور و از بین بردن تفکرات مترقی در محیط های آموزشی میگوید و خطاب به آن اساتید و دانشجویان میگویند که شما را «خودی» دولت نهم میدانیم و نسبت به نفوذ افرادی که دارای تفکر بسیجی نیستند هشیار باشید. خوب این نشان میدهد که بعد از حدود سی سال از آن حادثه دهشتناک که چه نیروی عظیمی را از دانشگاهها به بیرون پرتاب کرد و چه هزینه عظیمی را از جنبش جوانان دانشجویی ما طلبید. چه نیروی گسترده ای را اخراج کردند، چه اساتیدی را از کار بیکار کردند و چه دخل و تصرفی در محیط دانشگاه ایجاد کردند، وقتی آدم از زبان رحیم صفوی فرمانده سابق سپاه و مشاور عالی ولی فقیه میشنود که دانشگاه با مدیریت بسیجی موفق است. دقیقاً دقت و هوشیاری این مرحله از فعالیت فعلان جنبش در داخل کشور را نشان میدهد که دارند ضرب آهنگ یک انقلاب فرهنگی دیگری را می بینند که این نظام در دستورکار خودش دارد. بنابراین همین وسیله خواهد شد که ما با آن برخورد مسئولانه ای را که هم بینا داراب زند و هم بهروز فراهانی در صحبت هایشان ارائه دادند که امر دفاع از این جنبش را بی کم و کاست و جدا از اینکه کدام گروه، دسته، حزب، جریان و گرایشی را در زیر ضرب قرار گرفته اند، بایستی بر جسته کنیم و پیش ببریم ولی آنچه را که ما امسال در صحنه رو در رویهای دانشگاه شاهد بودیم - چه در داخل و چه در خارج - این است که گرایشی نسبت به ۱۶ آذر، روز دانشجو، و به زمین ریختن خون مصطفی بزرگ نیا و مهدی شریعت رضوی و احمد قند چی، همواره و همواره و از روزی که این جنایت اتفاق افتاده تا به امروز ساکت است و چشم بر آن بسته و مسئله اش نیست. نسبت به آن حادثه تاریخی نمی خواهد عکس العمل نشان بدهد. همه گرایش های سلطنت طلبان در این راستا ساکت ایستاده اند هیچ تحرکی هم با همه ابزارهای وسیعی که دارند، در محکوم کردن این حرکات نظام و حداقل شرکت فعال در حوزه کارهایی که می توانند بکنند، نداشته اند. مثلاً با بادکنک هوا کردن هانی که در خیلی از کشورها قبلاً کرده اند. بنابراین در پاسخ به سوال شما در این راستا، این دسته خودشان را کاملاً تعطیل اعلام کرده اند. دیگر گرایش ها و گروه بندیهای مختلف در خارج کشور خوشبختانه همان حرکاتی را در داخل کشور می بینیم، دنبال می کنند و تحرک دارند. درست است که من از اقدام مشترک، از یک نیروی معین که استارت را می زند یاد کردم ولی الان در لیست دوم و سوم به مراتب گسترده تر از آن نیروی اولیه، نیروهای دیگر در دل این حرکت جا گرفته اند و همواره این لیست در حال هر چه بیشتر پر و پیمان شدن است.

من فکر میکنم که بایستی همواره آماده دفاع از آنچه که بر سر جنبش ها در داخل کشور می آید، باشیم. دیروز هم شنیدیم که در جریان گل گشت فعالان جنبش کارگری در پارک چیتگر تهران،

بقیه : آقای نگهدار ، اشتباه میکنید ، شما هیچ نیاموخته اید!

(بخش دوم) - قسمت سوم

خود نگهدار می پذیرد که پلنوم خرداد ۶۱ هدف خط مشی سیاسی سازمان را " شکوفایی جمهوری اسلامی " تعیین کرده بود. اما هشت ماه بعد آنها صرفاً به خاطر دستگیری رهبران حزب توده ، با یک چرخش سیاسی تمام عیار به مخالفان جمهوری اسلامی می پیوندند. و مضحک تر از همه این که فرخ نگهدار هم سیاست قبلی را توجیه می کند و هم سیاست بعدی را. و لابد چون خود را در رأس خبرگان عالم تاکتیک می داند ، از دیگران هم انتظار دارد توجیهات اش را بدون چون و چرا بپذیرند. اما حقایق ثبت شده در نشریات خود سازمان اکثریت نشان می دهد که این تناقض بزرگ تر از آن است که قابل قورت دادن باشد.

مثلاً شماره ۴ دوره دوم نشریه " کار " (خرداد ۱۳۶۳) مقاله ای دارد با عنوان " کشتار زندانیان سرشناس سیاسی رژیم شاه در جمهوری اسلامی " که در آن چنین آمده است:

" بیست و یکم آریبهشت ماه سالروز شهادت خسرو روزبه قهرمان ملی کشورما و عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران ، روززندانان سیاسی ایران است. ما در این روز از ایستادگی و ایثار انقلابیون تجلیل می کنیم که در زندانها و شکنجه گاههای مرتجعین دریدترین شرایط سهم خویش را در مبارزه مردم کشورشان ادا می کنند. آنها از هر حزب و سازمان که باشند فرزندان گرمای خلق خود هستند. اغلب انقلابیون سرشناس و آزموه کشورما بخشی از عمر خود را در زندان های رژیم شاه بسر بردند . امروز هم هزاران انقلابی عمر خود را در سبزه های مرتجعین حاکم سپری می کنند. بسیاری از زندانیان سیاسی رژیم شاه امروز یا در زندانهای جمهوری اسلامی اسیرند و یا بدست رژیم جمهوری اسلامی به شهادت رسیده اند. این یکی از سیاه ترین و رسواترین جنایات ها و تبهکاریهای حکومت است. کسانی را که خلق بدست خود از بند رژیم شاه آزاد کرده بود، جمهوری اسلامی دیگر بار به بند کشیده و یا ناجوانمردانه به شهادت می رساند . سعیدسلطانپور(چریک فدایی ، هنرمند و شاعر انقلابی) ، سیامک اسدیان(چریک فدایی) منصور اسکندری (چریک فدایی) ، احمد غلامیان لنگرودی (چریک فدایی) ، محسن مدیر شانه چی(چریک فدایی) ، توکل اسدیان (چریک فدایی) ، قاسم سید باقری (چریک فدایی) ، اصغر الجزایری (چریک فدایی) ، مهران شهاب الدین (راه کارگر) ، نورالدین ریاحی و همسرش (راه کارگر) ، چنگیز احمدی و همسرش(راه کارگر) ، علی شکوهی (راه کارگر) ، علی مهدی زاده (راه کارگر) ، روزبه گلی ایکناری (راه کارگر) ، علی رضا تشید (راه کارگر) ، غلام ابراهیم زاه (راه کارگر) ، بهروز حسن اردین (راه کارگر) ، جبرئیل هاشمی (راه کارگر) ، بهروز سلیمانی ، محمدعلی پرتوی ، شکراله پاک نژاد ، موسی خیابانی (مجاهد) ، اشرف ریعی (مجاهد) ، محمدرضا ضابطی (مجاهد) ، معصومه شادماتی (مجاهد) ، حمید جلال زاده (مجاهد) ، محمدرضا سعادت(مجاهد) ، قاسم باقرزاه (مجاهد) ، فضل اله تدین (مجاهد) ، محمد مصباح (مجاهد) ، محمدعلی پور مسئله گور (مجاهد) ، محمد جباری (مجاهد) ، علی اصغر محمکی (مجاهد) ، احمد شادبختی (مجاهد) ، جواد زنجیره فروش (مجاهد) ، حسین جنتی(مجاهد) ، حمید خادمی(مجاهد) که از رهبران و مسئولان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران ، راه کارگر و مجاهدین بودند، از جمله چهره های سرشناس و مبارزی هستند که درسالهای اوج خفقان رژیم ستم شاهی علیه دیکتاتوری و امپریالیسم به پا خاستند و با آرمان های خدمت به خلق و تامین بهروری و سعادت زحمتکشان قدم در راه مبارزه گذاشتند و به باوروری و پیشرفت جنبش انقلابی ملی کمک کردند. اکثر این مبارزین در اوان دهه پنجاه دستگیر شده و تحت شکنجه های شدید نژخیمان قرار گرفتند. این مبارزین راه استقلال و آزادی در بیدارگاہهای نظامی با مبارزات و عقاید خود ماهیت ارتجاعی رژیم وابسته به امپریالیسم را بر ملا کردند."

کسانی که رهبران اکثریت در اینجا از " ایستادگی و ایثار " آنها تجلیل می کنند ، تماماً در دوره ای به دست آدمکشان ولایت فقیه قضایی شده اند که اکثریت هدف خود را " شکوفایی جمهوری اسلامی " اعلام می کرد و فراتر از آن ، اعدام همین ها را برحق می دانست. کافی است نگاهی بکنید به شماره ۱۵۰ " کار " اکثریت (۵ اسفند ۱۳۶۰) یا به توضیح من در باره آن در بخش اول این نوشته

ماموران مستقر در آن پارک ابتدا ابراهیم نوروزی نوبری را که عضو هیات مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد است گرفتند و بعد محسن حکیمی، علیرضا عسگری و حسین غلامی را از فعالان کارگری مستقل گرفته اند که محسن حکیمی از کمیته هماهنگی و عضو کانون نویسندگان است. اینها را بازداشت کردند و از مقر نیروی انتظامی در پل گیشا به یک جای دیگر بردند. خب، این هر لحظه توی جامعه دارد اتفاق می افتد. بنا بر این آنچه که مربوط به تحرکات خارج از کشور است و دستمان اینجا باز است و میشود روی حد اقل هایی توافق کنیم، میتوانیم امر پشتیبانی، امر حمایت و امر دفاعی را به وسیع ترین شکل ممکن پیش ببریم. الان متأسفانه در شرایطی هستیم که با تعطیلات نهادهای مختلف دولتی روبرو هستیم و تلاشمان اینست که بتوانیم این اقدامات را به یک سرانجامی برسانیم. تلاش میکنیم که یک تحرک

چرخه ای در سراسر اروپا، استرالیا،کانادا و امریکا در ارتباط با خبر هایی که هر لحظه از جای جای ایران دریافت می کنیم و هر لحظه هم اسف بارتر و دل نگران کننده تر از پیش میشود، سازمان دهیم. الان خرددار شدیم که محمود صالحی با وضعیت فوق العاده اسف باری روبروست.

ما بایستی و وظیفه داریم که در قبال هزینه های عظیمی را که دانشجویان و گروه بندی های مختلف دانشجویی صرف نظر از تفاوت نگاه و دیدشان برای موجودیت خود شان میبرازند، در خارج کشور ضمن حفظ نگاه و نظرات خودمان نسبت به چند و چون این تحرکات، واقعا بر سر حداقل هایی با هم اقدامات مشترک و یکپارچه را پیش ببریم.

من فکر میکنم که اقدام متحد این دوره تا به امروز پاسخی که گرفت نشانه حدت و زنده بودن مبارزات دانشجویان در داخل کشور است و ما بر آنیم و وظیفه داریم به آن مجموعه تحرکات و هزینه ای که دوستانمان در داخل کشور میبراند پاسخ مثبت بدهیم و جا دارد که بتوانیم برای جنبه اجرایی و بقول معروف خیابانی کردن این تحرکات با هم به توافق برسیم. ما دوشنبه شب یک نشست علنی پالتاکی داریم و سخنگویان مختلفی از کشورهای مختلف در ارتباط با آغاز این تحرک که گفتیم در لندن و بلژیک و استرالیا و هم اکنون در جریان است همه را دعوت کنیم برای پیشبرد یک حرکت مشترک و همینطور ارتباط زنده و فعال از طریق رادیوهایی که امر خبر رسائی بهینه را در داخل و متقابلاً از داخل به خارج در دستور کار خودشان دارند، بتوانیم این حرکات مشترک را بهر طریق ممکن با مسنولیت پیش ببریم. منتظر این باشید که نتایج این مرحله از اقدامات اولیه ما را در یک گفتگوی دیگر بعنوان کارنامه این مرحله از کارمان بدوستانمان در داخل کشور و همینطور مردم و شنوندگان رادیوی شما گزارش کنیم.

برابری : ممنون آقای امیر جواهری، از توضیحات شما. همین جا از دوستان شرکت کننده : آقای بینا داراب زند از ایران ، آقای بهروز فراهانی از فرانسه و آقای امیر جواهری از سوئد. تشکر میکنم که دعوت ما را برای این میز گرد پذیرفتید. امیدوارم که هرچه زودتر شاهد آزادی دانشجویان دربند باشیم و این تلاش ها بتواند به گل نشیند.

از سایت نشر بیدار دیدن کنید.

سایت نشر بیدار حاوی دهها کتاب و صدها مقاله در دفاع از سوسیالیسم ، بررسی ساختار نظام بین المللی، جهانی شدن و نیز تشریح افکار و آرای بسیاری از اندیشمندان مطرح جهان حول مسائل فوق و دهها موضوع دیگر ، از طریق لینک زیر در اختیار علاقمندان قرار می گیرد.

<http://www.nashrebidar.com>



، تا در یابید که اکثریت در باره ایستادگی این نوع مبارزان در زندان های جمهوری اسلامی چه می گفت و چگونه آنها را تا بدان حد آلوده به خیانت و جنایت می دانست که فتوا می داد " با هیچ منطقی نمیتوان آنها را مورد عفو قرار داد." یا مراجعه کنید به نوشته آنها در شماره ۱۳۲ " کار" (۲۹ مهر ۱۳۶۰) به مناسبت شهادت سیامک اسدیان (که در فهرست بالا از او یاد شده) تا ببینید چگونه او را همراه " کثیف ترین موجودات جهان " نامیده اند که علی رغم شفافیت چون شیشه درون اش ، " گنداب ضد انقلابی " در زمین به راه انداخته است. یا نگاه کنید به همین مقاله دوم نگهدار تا ببینید چگونه مهران شهاب الدین (که در فهرست بالا از او نام می برند) را به نفهمی و وحشت از اندیشیدن متهم کرده است. هر آدم عاقلی که به این اسناد نگاهی بیندازد ، تصدیق خواهد کرد که نمی توان هم از " ایستادگی و ایثار " افراد یاد شده در فهرست بالا تجلیل کرد و هم آنها را به دلیل همان ایستادگی و ایثار ، ضدانقلاب و همراه " کثیف ترین موجودات جهان " نامید. اما آقای نگهدار این کار را می کند و در جواب اعتراض کسانی که نمی توانند تناقض به این بزرگی را قورت بدهند ، می گوید: شما از اندیشیدن وحشت دارید!

۳ - در شماره اول دوره دوم نشریه " کار" اکثریت (اسفند ۱۳۶۲) به مناسبت ۸ مارس ، روز جهانی زنان ، اعلامیه کمیته مرکزی سازمان درج شده که چنین می گوید:

" درمیهن ما میلیونها زن زیر بار شدیدترین فشارها، تبعیضات و اهانت ها قرار گرفته اند. حکومت جمهوری اسلامی در تمام این پنج سال همواره کوشیده است برای تحکیم پایه های قدرت خود از نیرو و انرژی انقلابی توده زنان ما بهره برداری کند و در ازای آن جان گذشتگی ها و ایثار بی دریغ آنان بخاطر انقلاب ، زندگی پر از درد ، محرومیت، تبعیض ، نابرابری ، بی حقوقی، عقب ماندگی و حقارت را به آنها تحمیل کرده است. بلایی که این حکومت بر سر زنان زجر کشیده ما آورده است خاطره سیاه زنده به گور کردن نوزادگان دختر توسط بربرها و قبایل چادرنشین عرب در روزگاران گذشته را زنده میکند. حکومت می کوشد زن مبارز ما را با تمام توانمندی و خلاقیت هایش ، از همه عرصه های کار و یا زندگی ، رشد و بلوغ و ثمردهی به کنجی براند ، حق بهره مندی از شکوه و زیبایی زندگی را از او سلب کند ، پیوندهای انسانی او را با جامعه بگسلد ، بر عواطفش داغ جراحت های بیشمار بکشد و در انتهای این راه پر ظلمتی که پیش رویش می گذارد ، مهر منسوخ شده بردگی در خانه را بر دفتر زندگیش بکوبد. تمام تلاش حکومت در این پنج سال این بوده است که توان و استعداد زنان ما را در گور اندیشه های عقب مانده و قرون وسطایی خود دفن کند. اکنون حقوق زنان در کلیه عرصه های کار و زندگی ، در عرصه اجتماعی- اقتصادی ، خانوادگی ، آزادیهای سیاسی و دموکراتیک ، آموزش و هنر ، پیش از هز زمان دیگر لگدمال می شود. توسل به پوششهای شرعی و افکار پوسیده قرون و اعصار گذشته برای خاتمه نشین کردن زنان ، برای محروم کردن این نیروی عظیم اجتماعی از مشارکت در فعالیت اجتماعی و برخوردار از علم و هنر ، به سیاست اصلی حکومت در مورد زنان تبدیل شده است. عدم حضور زنان در عرصه مبارزه با امپریالیسم و ارتجاع نیروی انقلاب را تضعیف می کند و بدینگونه راه شکست انقلاب هموارتر می شود ، از همین رو تلاشهای ارتجاعی برای منزوی کردن زنان و راندن آنان از صحنه کار و پیکار ، امروز بیش از هر زمانی به خدمت اهداف ضد مردمی و ضد انقلابی گرفته میشود."

همان طور که می بینید ، نویسندگان این خطابه پر طمطراق تأکید می کنند که جمهوری اسلامی از اولین روز موجودیتش برای برگرداندن زنان به " بردگی در خانه " کمر بسته است و حقوق زنان در دوره این حکومت " بیش از هر زمان دیگر لگدمال می شود ". اما من در بخش اول این نوشته با ذکر نمونه هایی از همین نشریه در سال ۱۳۶۰ (شماره های ۱۱۹ و ۱۴۸) نشان داده ام که همین ها گفتن همین نکات ساده در باره جمهوری اسلامی را تبلیغات گروهبان های ضد انقلابی متحد امپریالیسم می نامیدند. آقای نگهدار می تواند بگوید ، همین اعلامیه نشان می دهد که ما بعداً متوجه اشتباه مان شدیم و خط مان را عوض کردیم. اما می دانیم که او می گوید ، ما در آن دوره هم ، مثبت ترین خط مشی سیاسی را داشتیم. آیا می شود در مقابل مبارزات میلیون ها زن ایستاد و گفت: " همه کسانی که خط امریکارا به طور آشکار پیاده میکنند ، تبلیغات به راه انداخته اند که خط امام طرفدار اسارت زنهاست" ، و در عین حال ، مدال

داشتن بهترین خط مشی سیاسی را به سینه خود آویزان کرد؟ آقای نگهدار ، این دیگر فقط تناقض گویی نیست ، زورگویی است ؛ چیزی است در حد " حقوق بشر اسلامی " !

همین جا بگذارید به یکی از فتوحات ادعایی آقای نگهدار هم اشاره ای بکنم. او ضمن برشمردن دست آوردهای سازمان اکثریت در آن سال ها ، با افتخار تمام می گوید: " حضور زنان در تشکیلات فوق العاده بالاست (۳۳ در صد) ". اما فقط یک فرد بی خبر از فضای سیاسی و اجتماعی ایران در سه دهه گذشته (مانند آن ژاپنی فرضی نگهدار ، در مقاله دوم اش) ممکن است این را یک دست آورد سیاسی بشمارد. زیرا همه می دانند که زنان در مقیاس توده ای چه نقش حیاتی در انقلاب ۱۳۵۷ ایران داشتند ؛ تا حدی که خمینی و بسیاری از هوادانش که تاریک ترین نیروی سیاسی کشور را تشکیل می دادند ، ناگزیر شدند در مقابل نیروی توده ای عظیم آنها بعضی از مواضع شناخته شده قبلی شان را رها کنند. حقیقت این است که در همان سال ها ، نسبت زنان در همه سازمان های دیگر چپ نیز بالا بود. بنابراین، قید " فوق العاده" آقای نگهدار قید بسیار بی ربطی است. گذشته از این ، کافی است نگاهی به فهرست شهدای سازمان چریک های فدایی خلق ایران در دوره پیش از انقلاب بینداریم تا دریابیم که فعالیت زنان حتی در آن دوره هم بسیار چشم گیر بود. به یاد داشته باشیم که موفق ترین و شجاعانه ترین فرار از زندان های سیاسی رژیم شاه در آخرین دهه آن ، فرار اشرف دهقانی بود. در هر حال اگر قرار باشد در صد زنان در ترکیب اعضای سازمان ملل کفایت باشد ، آقای نگهدار باید در مقابل مسعود رجوی ، با آن " انقلاب ایدئولوژیک " معروف اش ، لنگ بیندازد. در کشوری که بیش از ۶۰ درصد قبولی های کنکور دانشگاه ها را زنان تشکیل می دهند ، به رخ کشیدن این نوع فتوحات فقط می تواند مایه مضحکه مردم باشد.

۴ - آقای نگهدار معتقد است بزرگ ترین اشتباه شان در حوزه سازماندهی بوده:

" سازمان بلافاصله بعد از انقلاب شروع به سازماندهی نیروهای خود کرد. تشکیلات سازمان یک تشکیلات مخفی بود که در پایان سال 61 حدود 20 هزار نفر در آن مشغول بودند. وقتی تحلیل سازمان به درستی، این بود که "حکومت ما را تحمل نخواهد کرد" درست کردن تشکیلاتی با این عظمت یک اشتباه فاحش و بزرگ ترین ماجراجویی ما بود. تشکیلات ما می بایست محدود به کارها می بود. ما موظف بودیم هر کدام از کادرهایمان، که به دلیل فشار رژیم از ادامه کار باز می ماندند، را یا به خارج بفرستیم و یا به طور کامل قطع ارتباط کنیم."

این ظاهراً صریح ترین انتقاد او از کارهای دیروزی شان است. اما همان طور که خودش نیز اعتراف می کند ، این بیش از هر چیز ، یک اشتباه سیاسی بود ، اما (برخلاف تصور خود او) نه علی رغم تحلیل درست شان ، بلکه دقیقاً به دلیل تحلیل خیال پردازانه شان از حکومت. حتی اگر این ادعای او درست باشد که رهبری اکثریت معتقد بوده که حکومت آنها را تحمل نخواهد کرد ، باز این سؤال پیش می آید که چرا این تحلیل شان را علنی نمی کردند ، بلکه در تمام انتشارات شان درست عکس آن را تبلیغ می کردند؟ چرا در تمام سال های ۵۹ تا ۶۱ مخالفان همان حکومت را دشمنان مردم تصویر می کردند؟ چرا در این دوگانگی و دو گانه گویی تا آنجا پیش می رفتند که در پلنوم خرداد ۶۱ " شکوفایی جمهوری اسلامی " را رسماً هدف سیاسی سازمان اعلام می کردند؟ هم چنین این سؤال پیش می آید که چند در صد از آن ۲۰ هزار نفری که تحت هدایت اینها بوده اند ، از این تحلیل پنهانی که در روایت نگهدار است ، خبر داشته اند؟ مگر تحلیل سیاسی برای این نیست که لااقل فعالان یک سازمان را در جهتی واحد هدایت کند؟ آقای نگهدار ضمن بر شمردن فتوحات شان در آن دوره ، از جمله با افتخار می گوید:

" سازمان سخت به فعالیت علنی و قانونی پای بند است و برای تامین این حق پیگیرانه تلاش می کند.... بازگشت فعالین ، از زندگی حرفه ای، به زندگی عادی و خانوادگی مورد استقبال و تحسین است."

اگر رهبران سازمان معتقد بوده اند که " حکومت ما را تحمل نخواهد کرد " آیا نمی بایست از تبلیغ پای بندی به فعالیت علنی و مخصوصاً قانونی اجتناب می کردند؟ آیا آنها نمی بایست به فعالان تحت هدایت شان هشدار می دادند که اصرار بر بازگشت به زندگی عادی می تواند عواقب مرگباری داشته باشد؟ پاسخ نگهدار به این سؤالات هر

چه باشد، نشان خواهد داد که رهبری اکثریت در سرنوشت سازترین سال های بعد از انقلاب، به مردم و حتی به فعالان سازمان شان (یا لاقلاً، به اکثریت قاطع آنها) دروغ می گفته است. ممکن است آقای نگهدار برای این اسکیزوفرنه نی سیاسی هم توجیهی بتراشد، اما مسلماً نمی تواند این تناقض ریشه دوانده در کل موجودیت سازمانی شان را در آن سال ها بپوشاند.

چ - حتی انتقادات آقای نگهدار از خط مشی دیروزشان گاهی چنان آشفته است، که اگر جدی گرفته شود می تواند مانند کارهای دیروزشان نتایج مصیبت باری در پی داشته باشد. مثلاً او در بررسی خط مشی اکثریت در آن سال ها، می گوید:

" آیا سازمان ما می توانست مبارزه برای صلح، حقوق بشر، آزادی سیاسی، دموکراسی و برابری فرصت ها برای همگان را به جای مبارزه ضد امپریالیستی، به جای مبارزه علیه کلان سرمایه داری و بزرگ مالکی بنشانند؟ آیا ممکن بود در خط مشی سیاسی چریک های فدایی آزادی سیاسی، دموکراسی و حقوق بشر، در ابعاد مختلف آن، جایگاه نخستین می یافت؟

پاسخ من به این سوالها قطعاً منفی است. نیرویی که در آن دوران سازمان را تشکیل می داد عمیقاً انقلابی و عمیقاً رادیکال بود."

قید " به جای " که زیرش خط کشیده ام، در جملات بالا از اهمیت کلیدی برخوردار است و نشان میدهد که نگهدار هنوز هم مبارزه ضد امپریالیستی را در مقابل مبارزه برای دموکراسی می بیند. او که می گوشت از مسؤلیت فردی فرار کند و خود را قربانی کت بسته نگرش رادیکال سازمان نشان بدهد، این تقابل را به سنت انقلابی جنبش فدایی نسبت می دهد. اما با تگاهی منصفانه به نگرش جنبش فدایی در دوره پیش از انقلاب، می بینیم که برای فدائیان خلق چنین تقابلی وجود نداشت. مثلاً تگاهی به نوشته های زنده یاد بیژن جزئی و دیگران نشان می دهد که آنها قبل از هر چیز علیه دیکتاتوری شاه می جنگیدند ولی در عین حال مخالف امپریالیسم هم بودند و این دو را جدا از هم نمی دیدند. فرخ نگهدار اگر دیروز به نام مبارزه با امپریالیسم، هم کاسه شدن با هر نیروی ارتجاعی را توجیه می کرد، امروز هم به نام مبارزه برای دموکراسی می گوشت هر نوع مبارزه با امپریالیسم را بی معنا نشان بدهد. برخلاف تصور او، این دید تقابلی ضرورتاً لازمه لیبرالیسم هم نیست. مثلاً فراموش نکنیم که در کشور خود ما، مصدق (که در مجموع از سنت لیبرالی تبعیت می کرد) بود که بزرگ ترین مبارزه علیه امپریالیسم انگلیس را به راه انداخت. با این دید تقابلی است که نگهدار با یک انتقاد از خود مشروط و مبهم و آشفته، می گوید:

" ما مسوول بودیم که دریابیم خواست های استقلال طلبانه ما ایرانیان با پیروزی انقلاب بوهمن تماماً و بی کم و کاست تامین شده است و هیستری ضد امریکایی بر منافع ملی استوار نیست."

اولاً همه جریان های چپ و از جمله، همه جریان های فدایی در آن "هیستری ضد امریکایی" شرکت نداشتند. مثلاً (برای کمک به حافظه آقای نگهدار می گویم) "راه کارگر" که مسلماً از سنت انقلابی لنینیسم تبعیت می کرد و بنابراین مواضع قاطع ضد امپریالیستی هم داشت، در اوج همان تب و تاب سفارت گیری "دانشجویان پیرو خط امام" مدام تأکید می کرد که تمام آن بازی ها برای جا انداختن ولایت فقیه است و نباید گذاشت خمینی با ضد امپریالیسم ارتجاعی و تاریک اندیشانه اش مردم را تحمیق کند. حتی خود نگهدار نیز در نوشته اولش به این حقیقت اعتراف کرده است، آنجا که می گوید "ما می گفتیم این حکومت ضد امپریالیست است. راه کارگری ها می گفتند این ها از مواضع ارتجاعی ضد امپریالیست هستند". اما مسأله این است که رهبران اکثریت (که امروز آقای نگهدار مدال "نیز بینی سیاسی و خبرگی تاکتیکی" به سینه شان می آویزد) گوششان بدهکار این حرفها نبود. آنها که به کمک حزب توده، به کشف بزرگی به نام "دوران گذار به سوسیالیسم" دست یافته بودند، به تبعیت از سیاست خارجی اتحاد شوروی، اتحاد با خمینی را مقدمه حیاتی برای به اصطلاح "راه رشد غیر سرمایه داری" می دانستند و هر نوع مخالفت با خمینی را عین دشمنی با خود می دیدند و به همدستی با امپریالیسم متهم میکردند. ثانیاً انقلاب ایران صرفاً با سقوط رژیم شاه نمی توانست به پیروزی برسد و با جایگزین شدن ولایت فقیه به جای دیکتاتوری پهلوی قطعاً شکست خورده بود. مگر این که مانند خمینی معتقد باشیم که مردم آزادی نمی خواستند، بلکه برای "اسلام عزیز" انقلاب کردند! ثالثاً صرفاً با سقوط رژیم شاه، خواست های استقلال طلبانه ایرانیان نمی

توانست "تماماً و بی کم و کاست" تأمین شود. ساده لوحی است اگر فکر کنیم که امریکا و متحدانش با از دست دادن حکومت مطلوب خود در ایران، ساکت می نشستند. تردیدی نیست که اقدام احمقانه طرفداران خمینی به اشغال سفارت امریکا و حمایت احمقانه تر اکثریت و حزب توده از آن، سرآغاز زنجیره مصیبت های بی پایانی برای مردم ایران شد، ولی حتی اگر آن اقدام هم اتفاق نمی افتاد، بعید بود امریکا کشور مهمی مانند ایران را در منطقه حیاتی خاورمیانه به حال خودش رها کند. اگر به جای رژیم خمینی، حتی یک رژیم دموکراتیک لیبرالی در ایران آن روز شکل می گرفت و سعی هم می کرد با امریکا و متحدانش روابط دوستانه ای برقرار کند، باز هم امریکا حاضر نمی شد آن را به حال خود واگذارد. حقیقت این است که کودتای امریکا و انگلیس در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه حکومت مصدق (که برخلاف خمینی، تلاش می کرد با امریکا روابط دوستانه ای داشته باشد) نتیجه اشتباه محاسبه آنها نبود، همان طور که دشمنی آنها با حکومت عبدالناصر در مصر (که او هم مدتها تلاش کرد با امریکا روابط دوستانه ای داشته باشد) نیز چنین نبود و حمایت آنها از حکومت سعودی ها در عربستان یا از دیکتاتوری های نظامی پاکستان نیز چنین نیست. اما آقای نگهدار که سیاست را با منطق "بیزنس" تعقیب می کند، تأمل در این حقایق ساده را به صرفه نمی بیند.

۴ - باز هم در باره فرستادن غیرایی به قریانگاه

انگیزه اولین نوشته من در باره سخنان نگهدار، روایت خود او راجع به چگونگی زندانی شدن و اعدام محمد رضا غیرایی بود. کار رهبران اکثریت که با دست خود رفیق سازمانی شان را به دست جلا د سپرده بودند، به نظرم بسیار عجیب و به نحو کلافه کننده ای زیبنده می نمود. آقای نگهدار بعد از متهم کردن من به داشتن ذهنیت توتالیتری همه چپ ها در باره حزبیت، در جواب نوشت:

" شاید بارزترین تفاوت سازمان اکثریت با تمام گروه های سیاسی ایرانی در سالهای پس از انقلاب در این بود که هیچ کس مسوولیت کس دیگر را بر دوش نداشت."

یعنی که غیرایی با میل خود به دادستانی رفته، نه این کسی او را فرستاده باشند. و با شرح تفصیلی داستان ملاقاتش با موسوی تبریزی (دادستان کل انقلاب) سعی کرد نشان بدهد که خودش نیز مانند غیرایی با شهامت پای خطر رفته، با این تفاوت که زنده برگشته است! مسلم بود که فرخ نگهدار از پاسخ روشن به اعتراض من ظفره می رود و این را هم یادآوری کردم که لازم می دانم همینجا نیز بیاورم:

" همچنان معتقدم که دادن محمدرضا غیرایی به دست جلا د، کاری بوده که به هیچ نحو قابل دفاع نیست. آیا نمیشد اصلاً کسی را پیش لاجوردی نفرستند و به او جواب بدهند که این مقاله بیان کننده موضع سازمان ما و حرف همه ماست و اگر کسی را به خاطر آن میخواستید مجازات کنید، همه ما را باید مجازات کنید؟ اگر چنین موضعی را میگرفتند، آیا لاجوردی دستور میداد همه شان را دستگیر کنند؟ میانیم که چنین چیزی بسیار بسیار بعید بود. در واقع، درگرامرگم کشتار های آن سال رژیم به حمایت اینها نیاز داشت و بعید بود اکثریت و حزب توده را هم محارب و باغی، اعلام کند. به هر حال اگر رهبران یک سازمان به جای دفاع سرراست و قاطع از موضع شان کسی را به خدمت جلا د میفرستند که نهایتاً به قیمت جان او تمام میشود، باید لاقلاً متوجه مسوولیت خود باشند..... محمد رضا غیرایی را به خاطر مقاله ای به خدمت لاجوردی میفرستند که نه خود مسوول تصمیم گیری در نوشتن اش بوده و نه نویسنده اش و نه حتی (تا جایی که روایت نگهدار میگوید) شخصاً داوطلب رفتن به آنجا."

اما بعداً به مطالبی برخوردیم که نشان میداد ماجرا بسیار وحشتناک تر از آن چیزی بوده که من تصور می کردم:

۱ - جمشید طاهری پور در زیر نویس مقاله ای که با عنوان "قطعه نامه ۱۷۳۷ شورای امنیت و ضرورت مرز شکنی برای صلح" (در ۲۴/۲/۲۰۰۷) نوشته، لازم دیده در این باره توضیح بدهد:

"... من بخاطر می آورم خود را در تابستان خونین سال 60، که سردبیر نشریه کار ارگان کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران "اکثریت" بودم. فرخ نگهدار مقاله ای را که نوشته بود بدستم داد و موکداً خواستار درج آن در نشریه شد. مقاله را خواندم، عنوان مقاله "همیسته ای از جنون و جنایت" بود و طی آن، هم رهبری مجاهدین و هم حکومت خمینی مورد نکوش قرار گرفته بودند اما

مقاله در کلیت خود سرکوب خونین مجاهدین را از سوی رژیم دینی تأیید می‌کند! من با درج مقاله مخالفت کردم اما فرخ با تأکید بر مقام دبیر اولی خود اصرار در درج آن کرد. علی کشتگر عضو شورای سردبیری کار بود، به او گفتم مقاله را بخوان و نظرت را بگو! خواند و گفت: مخالف درج مقاله هستم. نگهدار بیرون از نژاتک معمول باز هم اصرار در درج آن کرد، مجبور به تمکین شدم و مقاله را برای تایید به الهه بقراط سپردم که درج شد. هفته بعد در شورای سردبیری تصمیم گرفتیم سلسله مقالاتی در محکوم شناختن سرکوب خونین و اعدام های مجاهدین برای درج در کار بنویسیم. مقالات نوشته و درج و نشر یافتند، یکی از نویسندگان مقالات رفیق تابان بود. متعاقب آن نامه ای از دادستانی انقلاب رسید که از ما می‌خواست نویسندگان مقاله را به دادستانی معرفی کنیم. ما از معرفی نویسندگان خود داری کردیم، چندی بعد نامه و نامه های دیگری از دادستانی رسید با همان مضمون و پر از تهدید. متعاقب آن چاپخانه به تاراج رفت و نشریه کار توقیف شد. هیأت دبیران در پاسخ به نامه های دادستانی با این نیت که به انتشار نشریه صورت قانونی ببخشند، تصمیم گرفت رضا غیرانی، رفیق منصور، که پیشتر بعنوان مدیر مسئول نشریه کار به وزارت کشور معرفی شده بود، برای ادای توضیحات، به دادستانی انقلاب مستقر در اوین برود. من قرار دبیران را به رضا ابلاغ کردم. گفت من بنا به تصمیم رفقا می‌روم اما نظرم این است که تصمیم هیأت دبیران نادرست است و بازگشتی در کار نخواهد بود! رضا رفت، اعدام شد و هیچگاه بر نگشت! من در زندگینامه خود به تفصیل این ماجرا را آورده ام و در نگاه به خود و گفتگو با خود، تمکین را به اصرارهای فرخ نگهدار که به درج و نشر "همیسته جنون و جنایت" انجامید، ادامه سرکوب و امتداد خشونت حکومت خمینی علیه مجاهدین توسط خودم دانسته ام... و این لحظه که این سطور را می‌نویسم در مورد مسعود بهنود، این روزنامه نگار با ارزش و خدمتگزار ژورنالیسم ایران، متأسفم و عمیقاً متأثر و شرمسارم که فرخ نگهدار را کماکان در ادامه و تکرار همان تجربه باز می‌بینم... اما وا اسفا! این عقوبت کسی است که از نگاه به خود و گفتگو با خود می‌گریزد."

این نوشته تردیدی نمی‌گذارد که اولاً غیرانی را علی رغم میل خود او و با چماق انضباط تشکلیاتی به قربانگاه فرستاده اند و او در این تصمیم گیری شرکت نداشته، آن را نادرست می‌دیده و می‌دانسته که "بازگشتی در کار نخواهد بود". ثانیاً غیرانی جزو هیأت دبیران نبوده، بلکه در زیر رابطه جمشید طاهری پور قرار داشته است. ثالثاً شخص نگهدار در حمایت سازمان اکثریت از اعدام فعالان (لااقل) مجاهدین نقش بسیار زیادی داشته و مخالفت هایی را که از طرف دیگران با این حد از حمایت صورت می‌گرفته، با استفاده از موقعیت دبیر اولی اش، درهم می‌شکسته است. رابعاً بر خلاف ادعای نگهدار، در سازمان اکثریت نه تنها کسانی مسؤولیت دیگران را به عهده داشته اند، بلکه تصمیم گیری در باره دیگران بدتر از بسیاری از سازمان های دیگر بوده است. حقیقت این است که در بسیاری از سازمان های دیگر، نمی‌شد کسی را بدون میل خود او، به ماموریتی که بازگشتی در آن نباشد، فرستاد.

۲ - نقی حمیدیان، یکی دیگر از رهبران سازمان اکثریت در آن زمان، نیز در خاطرات اش تقریباً همین روایت جمشید طاهری پور را تأیید می‌کند:

"از سوی دادستانی رفیق رضا غیرانی مدیر مسئول نشریه کار احضار شد در این باره بعد از مشورت ها و تعمق های زیاد و تردیدهای فراوان بالاخره هیأت دبیران (یا هیأت سیاسی) علیرغم این که خود رضا مخالف بود، تصمیم گرفت که او خود را معرفی کند. تلاش های رهبری سازمان برای بیرون آوردن رضا به جانی نرسید. تلاش زیادی توسط مسئولان انجام گرفت اما نتیجه ای نداشت. اسدالله لاجوردی رضا غیرانی را بدون هیچ دلیلی تا چند سال با شکنجه و آزار فراوان در زندان اوین نگهداشت و سرانجام او را ناجوانمردانه به دست جوخه های اعدام سپرد."

یعنی می‌بینیم که او هم می‌گوید، هیأت دبیران، محمد رضا غیرانی را علی رغم مخالفت خود او به دادستانی فرستاده است. البته روایت حمیدیان از این جهت که می‌گوید رضا غیرانی از سوی دادستانی احضار شد، دقیق نیست، زیرا از روایت دیگران و از جمله خود نگهدار معلوم است که لاجوردی دنبال غیرانی نبوده بلکه نام نویسنده مقاله را می‌خواست است. ولی همین تفاوت نشان می‌دهد که مخالفت غیرانی با رفتن به دادستانی را همه می‌دانسته اند.

۳ - شماره ۲۲ دوره دوم نشریه "کار" (اسفند ۱۳۶۴) که خبر اعدام محمد رضا غیرانی را نوشته، مقاله ای در باره او دارد که در آن چنین آمده است:

"رفیق منصور به پاس خدمات ارزنده اش به تجدید حیات سازمان و به جنبش انقلابی مردم و به پاس شایستگی های انقلابی در پلنوم خردادماه ۱۳۶۱ کمیته مرکزی سازمان به عضویت مشاور هیأت سیاسی کمیته مرکزی سازمان انتخاب شد. رفیق منصوری سالهای پس از انقلاب تا مقطع دستگیری اش درمسولیت های حساس و مهم سیاسی و تشکیلاتی در دستگاه کمیته مرکزی سازمان انجام وظیفه می‌کرد و آنها را تماماً و به شایستگی به انجام می‌رسانید. رفیق محمدرضاغیرایی بعنوان مسول نشریه کار ارگان مرکزی سازمان به

حکومت معرفی شده بود و حکومت او را پاسخگو در برابر مواضع نشریه می‌شناخت. دراسفند ۶۰ سازمان ازطریق نشریه کار طی چند مقاله علیه اعدامهای جنایتکارانه اعتراض نمود و این جنایات را افشا کرد. ازاین رومسؤولان رژیم رفیق منصور رابرای توضیح پیرامون مقالات فوق به دادستانی فرآ خواندند. درانجا رفیق منصور ناجوانمردانه توسط دادستانی انقلاب اسلامی مرکز به سرکردگی جلال خون آشام اسداله لاجوردی بازداشت شد، او را به اوین بردند به همان جایی که جلالان شاه رو سیاه شده بودند و عمال جنایتکار رژیم جمهوری اسلامی بسرکردگی جلال لاجوردی به جانش افتادند شکنجه های وحشیانه و طاقت فرسای جسمی و روحی جهت کسب اطلاعات و باهدف وادار کردن او به ترک مواضع مارکسیستی-لنینیستی اش باندت هرچه تمامتر آغاز شد. درشرایطی که رفیق منصور دستگیر شده بود هنوز سازمان دارای فعالیت های نیمه علنی بود. بخش عمده نیروهای سازمان درحالت نیمه علنی به سر می‌بردند. رفیق منصورادارای اطلاعات زنده و حساس سیاسی و تشکیلاتی ای بود که درصورت عدم مقاومت او می‌توانستند ضربات جدی برسازمان وارد کنند. رژیم هم به خوبی این رامی‌دانست و مخصوصاً به لحاظ سیاسی درصدد پیداکردن مستمسکی برای وارد آوردن ضربه سرتاسری و نهایی به سازمان بود.

اما رفیق منصور طی چهارسال اسارتش در شکنجه گاههای رژیم انواع شکنجه ها، تحقیرها و توهین ها و انواع گوناگون توطئه های ضدبشری را تحمل نمود ولی اسرارسازمانی اش را حفظ کرد و به آرمان انقلابی اش پشت نکرد. درآخرشهریور ۶۴ درخیمان رژیم به او اجازه دادند که قبل ازاعدام با خانواده اش تلفنی خداحافظی کند. جنایتکاران حتی نگذاشتند او تلفن خداحافظی را تمام کند و به خانواده اش اعلام کردند که رفیق منصور برعقاید خود استوار مانده است و جرم خود را سنگین کرده است."

در اینجا نیز دو نکته قابل توجه است. اول این که محمد رضا غیرانی عضو هیأت دبیران یا هیأت سیاسی نبوده، بلکه در پلنوم خرداد ۶۱، یعنی چند ماه پس از دستگیری اش، به طور غیابی، به عنوان عضو مشاور هیأت سیاسی انتخاب شده است. یعنی نمی‌توانسته در تصمیم گیری هیأت دبیران در جلسه اسفند ۶۰ (که او را مکلف به رفتن به دادستانی می‌کرده) شرکت داشته باشد. دوم این که نویسندگان متن، در همان موقع گویند در مقابل سوال یا اعتراضی که چرا با دست خودتان او را تحویل جلال دادید؟ قرار داشته اند که نوشته اند: "حکومت او را پاسخگو در برابر مواضع نشریه می‌شناخت." و حال آن که از گفته خود نگهدار روشن است که لاجوردی نویسنده مقاله مربوطه را می‌خواست و نه مسؤول نشریه را.

۴ - در شماره ۷۳ دوره دوم نشریه "کار" (اسفند ۱۳۶۸) به مناسبت دوازدهمین سال انتشار نشریه، مقاله ای نوشته شده که در آن ضمن اشاره به توقیف نشریه در اسفند ۱۳۶۰، گفته می‌شود: "و صاحب امتیاز و مدیر مسؤول آن، رفیق محمدرضا غیرانی، عضو مشاور هیأت سیاسی کمیته مرکزی که در پی جویی اعتراض از مجاری قانونی به حکم توقیف کار به وزارت ارشاد اسلامی رفته بود، بازداشت و پس از ۳/۵ سال آکنده از سیهاتنه ترین شکنجه های جسمی و روانی، به خاطر پای بندی به تعهد و مسؤولیت خود به جوخه اعدام سپرده شد."

در اینجا نیز می‌بینیم که او را فقط عضو مشاور هیأت سیاسی معرفی می‌کنند و نه عضو هیأت سیاسی و عضو هیأت دبیران.

اما از این مهم تر، نوشته کوتاهی است که با عنوان "کار را تا امروز کدام رفقا هدایت کرده اند" در کنار همان مقاله در صفحه ۳ همان شماره آمده است و در آن در حالی که همه سردبیران و حتی

افراد اصلی هیأت تحریریه "کار" را از روز اول تا آن تاریخ معرفی می کنند و حتی از علی محمد فرخنده جهرمی (کشتگر)، دبیری فرد (حیدر)، اکبر کامیابی (توکل) اسم می برند، ولی از غیرایی به عنوان سردبیر یا حتی عضو اصلی هیأت تحریریه سخنی به میان نمی آید. و این نشان می دهد که او را فقط به صورت پوششی به عنوان مسوول، به رژیم معرفی کرده بوده اند.

۵- فرخ نگهدار در جوابیه دوم خودش، ضمن برشمردن مدارک به اصطلاح مخالفت های اکثریت با اعدام ها و سرکوب های سال ۶۰، لازم دید که دوباره در باره غیرایی ظاهراً به طور گذرا، توضیحی بدهد:

"بالاخره مقاله معروف *پایز هم اعدام های بی رویه، نقض آشکار قانون، مندرج در کار شماره 139، مورخ 18 آذرماه 1360*. با درج این مقاله *دانشجوی انقلاب تهران نویسنده آن را احضار کرد. رهبری سازمان معرفی نویسنده (علی رضا اکبری شاندیز، عضو هیأت سیاسی) به دانشجویان خلاف قانون دانسته و اعلام کرد مدیر مسوول نشریه (محمد رضا غیرایی، رفیق منصور، عضو هیأت سیاسی و هیأت دبیران) مسوول پاسخگویی است. پس از انتشار این مقاله، که صریح ترین اعتراض سازمان به حکومت در قبال اعدام ها بود، علیرغم سیاست عمومی سازمان در دفاع از جمهوری اسلامی ایران و سیاست اتحاد و انتقاد، چاپ خانه نشریه کار مورد بورش قرار گرفت و به حیات نیمه مجاز آن، پس از 150 شماره، پایان داده شد."*

در اینجا می بینیم که اولاً فرخ نگهدار باز هم تصریح می کند که لاجوردی دنبال نویسنده مقاله بوده و نه مسوول نشریه، یعنی محمد رضا غیرایی. و این رهبری سازمان بوده که محمد رضا غیرایی را پیش او فرستاده است. ولی نکته دوم که از همه مهم تر است این است که نگهدار ادعا می کند، غیرایی هم عضو هیأت دبیران بوده و هم عضو هیأت سیاسی! روشن است که او با این تأکید ظاهراً گذرا که در داخل پارانتز جا سازی شده، می خواهد نشان بدهد که خود غیرایی نیز در تمام تصمیم گیری ها شرکت داشته است. در حالی که در بالا دیدیم که یادنامه درج شده در شماره ۲۲ دوره دوم نشریه "کار" نه تنها او را فقط *عضو مشاور هیأت سیاسی معرفی می کند*، بلکه تاریخ انتخاب او به این سمت را نیز به طور دقیق می آورد. بعلاوه نوشته جمشید طاهری پور نیز تردیدی نمی گذارد که غیرایی عضو هیأت دبیران نبوده و در جلسه آن هم شرکت نداشته، بلکه تصمیم آن هیأت از طریق طاهری پور به او ابلاغ شده است. این دستکاری آخری فرخ نگهدار در اطلاعات تشکیلاتی ثبت شده نشان می دهد که او مثل آب خوردن می تواند همه چیز را تحریف کند؛ و او به اسناد فرمان می دهد که خودشان را با خواسته های او انطباق بدهند و وای به حال اسناد اگر اطاعت نکنند! در این ماجرا آقای نگهدار مرا به داشتن ذهنیت توتالیتری متهم کرده بود، من اکنون با اطمینان می توانم بگویم که ذهنیت او توتالیتری نیست، مافیایی است. و با اطمینان می توانم بگویم که اگر نگهدار حالا در عصر اطلاعات و در ناف اورپا، با چنین جسارتی حقایق را دستکاری می کند، می شود حدس زد که در پستوهای روابط سازمانی در آن سال های سرکوب های خونین جمهوری اسلامی و نیز در دوره اقامت در شوروی که صدای کسی به جایی نمی رسیده، چه ها می کرده است.

۵ - نگاهی به روش و منش فرخ نگهدار

بحث من با آقای نگهدار بر سر حمایت اکثریت از جمهوری اسلامی در سال های سیاه ۵۹ تا ۶۱ شروع شده و من تلاش کرده ام تا حد امکان نگذارم این مسأله با مسائل دیگر درآمیزد. زیرا همان طور که قبلاً هم اشاره کردم، نمی خواهم این مسأله به حاشیه رانده شود. اما از یک چیز نمی توانم بگذرم و آن چگونگی برخورد امروزی آقای نگهدار با مخالفان سیاسی است. و فکر می کنم با تأملی در روش و منش امروزی او، از روانشناسی او و امثال او در تیه کردن بزرگ ترین بخش جنبش فدایی در یکی از حساس ترین دوره های تاریخ معاصر ایران درک روشن تری می توانیم داشته باشیم. در اینجا فقط به آوردن نمونه هایی از برخورد او در همین دو نوشته جوابیه اش اکتفا می کنم:

۱ - در پاسخ به اعتراض من در باره سپردن محمدرضا غیرایی به دست لاجوردی، آقای نگهدار در حالی که می کوشید ظاهراً ژستی لیبرال منشانه داشته باشد، بعد از آوردن داستان ملاقات اش با موسوی تبریزی (ظاهراً برای اثبات شجاعت و جسارت شخص

شخصی خودش) به دروغ شاخداری متوسل شد که:

"شاید بارزترین تفاوت سازمان اکثریت با تمام گروه های سیاسی ایرانی در سالهای پس از انقلاب در این بود که هیچ کس مسوولیت کس دیگر را بر دوش نداشت."

در حالی که روایت خود او در باره قضیه غیرایی نشان می داد که درست برعکس این ادعا، در سازمان اکثریت نه تنها کسانی مسوول کسان دیگری بوده اند، بلکه مسوولان با کمال بی مسوولیتی افراد زیر رابطه شان را به قتل گاه می فرستاده اند. و البته حالا می دانیم که غیرایی را علی رغم مخالفت صریح او به دست لاجوردی سپرده اند. از این بدتر، او در نوشته دوم (همان طور که در بالا آوردیم) عمداً اطلاعات ثبت شده موجود در نشریه مرکزی سازمان اکثریت را در ارتباط با موقعیت تشکیلاتی محمدرضا غیرایی دستکاری کرد تا ثابت کند که در "اکثریت هیچ کس مسوولیت کس دیگری را بر دوش نداشت". به عبارت دیگر، دروغ شاخداری قبلی را با دروغ شاخداری تری تکمیل کرد. اما آقای نگهدار به این اکتفاء نکرد و با لحن تحقیر آمیزی مرا متهم کرد که حرف او را باره این قضیه نشان دهنده ذهنیت توتالیتر تمام اعضای احزاب پادگانی است که اصلاً "بدون استثناء" تصوری از روابط غیرهیرارشیک ندارند. و این در حالی بود که او (به گفته خودش) مرا شخصاً نمی شناخت. اما این مهم نبود؛ جرم من این بود که اولاً به ساحت شخصیت بزرگی مانند او جسارت کرده بودم؛ ثانیاً عضو یک سازمان چپ بودم. و همین کافی بود که نگهدار حکم بدهد که شخص من نیز ذهنیت توتالیتر و پادگانی دارم. به عبارت دیگر، استدلال او را چنین می شود بیان کرد: من علی اکبر "عزیز" را شخصاً نمی شناسم؛ ولی اعضای همه سازمان های چپ و "مبتنی بر سانترالیسم دموکراتیک" تماماً و "بدون استثناء" ذهنیت توتالیتر و پادگانی دارند؛ پس او نمی تواند چنین ذهنیتی نداشته باشد. مسلم است که این استدلال حتی صرفاً به لحاظ منطقی غلط است. زیرا اولاً بسیاری از مخالفان سوسیالیسم نیز تصدیق خواهند کرد که درک ها و تفسیرهای رنگارنگی از سانترالیسم دموکراتیک وجود دارد و به تجربه میدانیم که همه احزاب چپ را به لحاظ ایدئولوژیک و تشکیلاتی نمی توان تحت عنوان واحدی طبقه بندی کرد. ثانیاً به لحاظ نظری و نیز به تجربه می دانیم که نمی توان همه اعضای حتی سازمان های توتالیتر را "بدون استثناء" دارای ذهنیت توتالیتر دانست. زیرا ساختار تشکیلاتی و روانشناسی فردی دو چیز کاملاً متفاوت اند که یک سان تلقی کردن آنها نه تنها نادیده گرفتن واقعیت های عینی است، بلکه از لحاظ اخلاقی و حقوقی نیز کار خطرناکی است و کمترین ضررش این است که هر نوع مسوولیت فردی را بی معنا می سازد. اما حتی اگر فتوای نگهدار را قبول کنیم، باز هم ادعای او غیر قابل تصدیق خواهد ماند. زیرا فرخ نگهدار نمی تواند انکار کند که اکثریت در آن سال ها یک سازمان مبتنی بر سانترالیسم دموکراتیک بود. و بنابراین، طبق فتوای خود او ادعای اش (که در اکثریت هیرارشیک و ذهنیت هیرارشیک وجود نداشت) نمی تواند درست باشد. فراموش نکنیم که حرف او عملاً این است که همه اعضای سازمان های مبتنی بر سانترالیسم دموکراتیک "بدون استثناء" دارای ذهنیت توتالیتر هستند، اما اکثریتی ها (هر چند در آن سال ها سانترالیسم دموکراتیکی بودند) از این قاعده مستثنی بودند! فکر می کنید با این "دقت" نظر و این حد از پیش داوری و کینه توزی، اگر آقای نگهدار در قدرت بود، چه می کرد؟ تردیدی ندارم که من اگر از دادگاههای جمهوری اسلامی جان سالم به در برده ام، نمی توانستم از دادگاه او جان سالم به در برم.

۲ - آقای نگهدار که در نوشته اول خودش ترجیح داده بود در باره استناد من به رهنمود تشکیلاتی در شماره ۱۲۰ "کار" چیزی نگوید، در نوشته دوم اش، تصمیم گرفت با توسل به منطق دروغ بزرگ، مرا به تحریف عمدی حقایق یا حداقل به تبعیت کور کورانه و جاهلانه از شایعه سازان دیگر متهم کند، و با استفاده از اشتباه من (که رهنمود نشریه شماره ۱۲۰ را که توسط رقیه دانشگری داده شده، به شخص او نسبت داده بودم) مدعی شد که اصلاً چنین رهنمودی در نشریه کار وجود ندارد. و حتی از این هم فراتر رفت و ادعا کرد که "سازمان اکثریت از اعدام های سال 60 حمایت نکرده و صریحاً آن را مورد انتقاد قرار داده است." در پاسخ به این ادعای آقای نگهدار من مجبور شدم در بخش اول این نوشته نشان بدهم که او با آرامش وجدان و کاملاً "عالمانه، عامدانه و ظالمانه، شک و شبیه پراکنی" میکند و دروغ می گوید. اما اینجا باید بگویم،

چیزی که واقعا مرا حیرت زده کرده، جسارت او در دروغ گفتن است. آیا راستی او فکر می کرد هیچ کس نمی تواند به اسناد آن سال ها دسترسی داشته باشد؟! جواب این سوال هر چه باشد، تردیدی نباید داشت که چنین جسارتی، فقط از افرادی با روان شناسی خاص بر می آید، افرادی که به هیچ کس احترامی قایل نیستند و مردم را در حد حشرات می دانند.

۳- آقای نگهدار فقط به متهم کردن من به دروغ پردازی و وحشت از اندیشیدن اکتفاء نکرد، بلکه سعی کرد این اتهام را به طور ضمنی به همه رفقای من و همه "مارکسیست هایی که تغییر ایدئولوژیک بنیادینی را پشت سر نگذاشته اند" تعمیم بدهد. ترجیح می دهم در اینجا عین سخنان او را به تفصیل بیاورم. او خطاب به من می گوید: "تو اولین کسی نیستی که این طور فکر می کنی. من نگاه هایی وحشتناک تر از تو، اما به همین اندازه باورمندانه، هم دیده ام. رفیق مهران شهاب الدین یکی عزیزترین، یکی از خوش فکرترین، یکی از قابل اعتمادترین، و علیرغم نقص بدنی، یکی از فعال ترین رفقای ما در سخت ترین سال های زندان بود. در سال های 54 و 55 من یکی از صمیمی ترین رفقای او و او یکی از صمیمی ترین رفقای من بود. در سال های آخر زندان ما را از هم جدا کردند. در آخرین ماه ها مهران مشی چریکی، را رد کرد و به کسانی پیوست که بعدها راه کارگر را تشکیل دادند.

در کمر کش کشتارها و بگیر و ببندهای دهشتناک تابستان 60 روزی داشتم با اتومبیل از بر جنوبی کریم خان می گذشتم. در آن سوی خیابان مهران را دیدم که در مسیر ما دارد راه می رود. او را مدت ها بود که ندیده بودم. حس کردم دلم برایش پر میزد. به رفیق همراهم گفتم از جلوتر دور بزنیم تا با یکی از بچه ها چاق سلامتی کنم. زدم کنار. از ماشین پریدم بیرون. با چشمان خندان جلوی مهران سبز شدم. بیکو دیدم تا چشم مهران به چشمان من افتاد رنگش شد مثل گچ. یک قدم عقب گذاشت. معلوم بود زیاتش بند آمده. همین طور مات و میبهوت به من خیره ماند. حس کردم فکر می کند کارش تمام است. من سرچاپم خشک زده بود. چشمانم سیاهی رفت. صحنه آخر را اصلا یادم نیست. اما چشمان از وحشت دریده و رنگ گچ گونه ی او از 25 سال پیش تا حالا همانطور جلوی چشم سنگ شده.

به کمک تجربه زندگی و با شناختی که تا همین جا از منش علی اکبر به دست آورده ام قاعدتا علی اکبر نباید خودش با چشمان خودش نشریه کار شماره 120 مورخ 7 مرداد 1360 را خوانده باشد. قاعدتا باید آنچه را که از نشریه کار نقل کرده از منابع دست دوم بوده باشد و این خیلی طبیعی است. وقتی شما با تمام وجود به صحت حدیثی باور دارید آن را فقط به کار می برید و لزومی به امتحان صحت آن نمی بینید. حتی از این هم فراتر میروم. اگر علی اکبر نشریه کار 120 را می دید و می دید که اصلا چنین مطلبی در آن نیست، باز هم باور می کرد که سیاست سازمان اکثریت و نوشته های فرخ نگهدار، همان بوده است که او به اشتباه فکر می کرده در کار 120 درج شده است." [او بعد از مراجعه دادن من به اسنادی از نشریه "کار" در جهت اثبات ادعایش، چنین ادامه می دهد:]

"اما برای من جای شک بسیار باقی است که او قادر شود پایه های ایمانش به صحت باورهایش را تصحیح کند. عمق یقینی که او نسبت به صحت باورهای خود دارد من را تا این جا به این نتیجه رسانده که حتی پس از مطالعه دقیق تمام سندهای فوق باز هم بعید است شکی در "وجود" علی اکبر عزیز در باره آن چه که او آن ها را "حقیقت محض" می داند رسوخ کند. حد و سنگینی مقاومتی که در وجود علی اکبر عزیز در قبال استدلال، در قبال اسناد و شواهد، از جمله در برابر علت احضار مدیر مسوول (یا نویسنده مقاله) نشریه کار - که هر دو بعدا اعدام شدند - موج میزند، عقل را قانع می کند که او، پس از دیدن تمام شواهد، باز هیچ شک نخواهد کرد که نادرست اندیشیده است. تو گویی او اصلا تشکیک را گناه می شمارد. تو گویی هستی او تماما با شک نکردن در آمیخته است. تو گویی شک نکردن خود ضامن هستی اوست.

من در آن روزهای دهشت و مرگ تابستان 60، در آن کنج پیاده رو، گزش تلخ آن چشمان از وحشت دریده ی مهران شهاب الدین را عیقا فهمیدم و با آن که تمام تلخی آن را در تک تک نرات وجودم حس کردم، اما در من جز احساس مهر هیچ حس دیگری تولید نشد. آخر او اصلا فرصت دانستن نداشت. کوران تند حوادث فرصتی برای شک کردن، برای اندیشیدن، برای باز دیدن حقیقت برای او باقی نگذاشت.

اما حالا بعد از 25 سال، بعد از این همه فرصت دراز برای فکر کردن و ورنه کردن شنیده ها و ندیده ها، روش علی اکبر عزیز در بکار بردن عقل، این حد از ايقان او به احدیث، و بروایاتی، که برایش نقل شده هیچ راهی برای تو باقی نمی گذارد که فکر نکنی علی اکبر عزیز شک، را زایل کننده هستی، می پندارد."

این متن را به این خاطر به تفصیل نقل کردم که معتقدم بهتر از هر توضیحی روان شناسی فرخ نگهدار را در برخورد با مخالفانش به نمایش می گذارد. او بعد از ۲۵ سال هنوز نتوانسته کینه اش را نسبت به مهران شهاب الدین که با نشان دادن بی اعتمادی و نفرتش نسبت به یک دوست سابق فرار کرده به اردوی دشمن، او را در آن گوشه خیابان تحقیر کرده، فراموش کند. معلوم است که "گزش تلخ چشمان" مهران شهاب الدین هنوز هم گاه بیگاه چون آینه ای در مقابل فرخ نگهدار قرار می گیرد، اما او به جای این که چاره ای برای "قامت بی اندام" خود بجوید، هر بار ترجیح می دهد آینه را بشکند. خود روایت تلخ نگهدار نشان می دهد که بر خلاف ادعای او مهران نه از سر ترس، بلکه برای نشان دادن بی اعتمادی و نفرتش، خود را عقب کشیده است. اگر او می خواست خودش را نجات بدهد، طبیعی ترین راه آن بود که دوستی سابق اش را به نگهدار یادآوری کند، به روی او لبخند بزند و خوش و بش کند. اما او با شجاعتی آشکار ترجیح داده است بی اعتمادی و نفرت خود را نسبت به کسی که در کشتار آن همه جوان مبارز و پاکباخته به حامی و هوراکش رژیم تبدیل شده، نشان بدهد. نگهدار برای تسلی دل خود می گوید "آخر او اصلا فرصت دانستن نداشت. کوران تند حوادث فرصتی برای شک کردن، برای اندیشیدن، برای باز دیدن حقیقت برای او باقی نگذاشت." گویی اگر مهران شهاب الدین فرصتی داشت، در می یافت که حق با نگهدار بوده که در دوره استقرار نظام خون ریز و تاریک ولایت فقیه به پادوی آن تبدیل شده بود. من مانده ام که این روان شناسی طلب کارانه نگهدار را که بعد از آن همه کثافتکاری، هنوز هم خود را در همه آنچه کرده بر حق میداند و کسانی را که در ریخته شدن خون شان سهمی داشته چنین تحقیر می کند، چگونه می شود توضیح داد؟!

۴- فرخ نگهدار به قول خودش برای نشان دادن ذهنیت وهم آلود و غرض ورز من، ظاهراً به انتقاد از خود جاناته ای هم دست زده است: "بدون اطلاع حرف زدن و زشت ترنمایی رقبای سیاسی و سازمانی فقط بد اخلاقی و با حق کشی نیست. این کار نشانه عقب ماندگی فرهنگی هم هست. این کار سه راه آزادی است. من ترا تنها به خیال بافی و زهرپراکنی در باره مخالفین سیاسی ات متهم نمی کنم. خود من هم از این مصیبت ها کم نداشته ام.

یادم می آید وقتی در سازمان ما بحث وحدت یا توده ای ها مطرح بود ما در مرکزیت سازمان بحث می کردیم که چه کنیم. گروهی از رفقا مخالفت می کردند. شاخص ترین نام ها علی فرخنده جهرمی (علی کشتگر) و هیبت الله معینی چاغر وند (همایون) بودند. گزارش پشت گزارش می آمد که رفقا قصد انشعاب دارند. هنوز زخم و ضربه سنگین انشعاب گروه اشرف دهقانی، اقلیت و بعد هم جناح چپ ترمیم نشده بود که با تهدید یک انشعاب تازه مواجه شدیم. از قبل از انقلاب من با علی کشتگر آشنایی داشتم و او را رفیق سیاسی قابلی یافته و همه جا از سپردن مسوولیت به او حمایت می کردم. اما او زندان نرفته بود و این در فضای آن روز یک نقص، بزرگ و منشاء یک عدم اعتماد جدی بود. به همین لحاظ برای او بسیار دشوار بود پایگاه و حمایت جدی در سازمان داشته باشد. علی توسلی، نه از این زاویه که کشتگر زندان نرفته بلکه، از روی یک رشته خصوصیات شخصی، سخت مخالف بالا آمدن کشتگر بود. سرانجام پس از 2 سال کشمکش به مشاورت کمیته مرکزی انتخاب شد و من واقعا خوشحال بودم.

از آن سو ما همه همایون را خیلی خوب می شناختیم، صداقت و صمیمیت او را می ستودیم و روی وی حساب می کردیم. همایون پس از انشعاب اقلیت او در دفاع از خط مشی سازمان هم مواضع محکم داشت و هم نقشی بسیار مؤثر. ما همه می دانستیم که رفیق همایون سرمایه ای بزرگ برای جذب کادرهای ناراضی از وحدت با حزب توده ایران است. ما همه می دانستیم که محور رهبری کننده انشعاب هیبت الله معینی چاغر وند و محمد علی فرخنده جهرمی هستند اما آگاهانه تصمیم گرفتیم طور دیگری عمل کنیم. منوچهر هلیل رودی یکی از رفقایی بود که از خارج کشور آمده و جذب سازمان شده بود. در کمیته مرکزی، که همه، به جز علی

کشتگر یا زندان رفته بودند و یا چریک قبل از انقلاب، هیچ کس هلیل رودی را نمی شناخت. ما اعلام کردیم که رهبری انشعاب در دست باند کشتگر-هلیل رودی است و ما نمی دانیم هلیل رودی کیست. و من نیز در این صحنه آرای نقش فعال داشتم. به علاوه در کمیته مرکزی کسی را نمی شناسم که معنای برداشتن همایون و گذاشتن هلیل رودی و معنای این حرف که ما او را نمی شناسیم را نداند. کسی ممکن است وجدان خود را قانع کند که سازمان مهم تر از هلیل رودی است و ما به خاطر حفظ سازمان حق داشته ایم پیرامون یک رفیق شک و شبیه درست کنیم. کسی ممکن است فکر کند من، علیرغم این که حتی در آن زمان می فهمیدم که زندان کشیدن و چریک قبل از انقلاب بودن تنها معیارهای ارزش گذاری و مسوولیت دادن به کارها نیست، حق داشته ام به کسانی که سازمان شکنی می کنند از زاویه ای یقین سواپق حمله کنم.

من شهادت می دهم که شک و شبیه درست کردن پیرامون هلیل رودی اگر هم برای تمام اعضای رهبری وقت سازمان کاملاً هشیارانه نبوده باشد، برای من عامدانه بوده است و امروز که به روزهای ربع قرن پیش نگاه می کنم اگر خود را سرزنش نکنم هم حق کشی و هم اعتماد شکنی کرده ام."

باید اعتراف کنم که بار اول که این را خواندم، با خود گفتم: خُب، بالاخره در یک مورد از خودشان انتقاد کرده است! اما بعد دریافتم که چقدر ساده لوح بودم. زیرا متوجه شدم که دیگرانی در این باره افشاگری هایی کرده اند، و نگهدار با آوردن داستان در واقع می خواهد با یک تیر دو نشان بزند و به طور غیر مستقیم به آنها که به جواب بدهد. برای روشن تر شدن قضیه ناگزیرم توضیح نقی حمیدیان را در باره همین ماجرا در اینجا از خاطرات او نقل کنم:

" جلسه فوق العاده کمیته مرکزی برای اعلام موضع در مورد انشعاب تشکیل شد. کمیته مرکزی انشعاب را به اتفاق آراء محکوم کرد. مسئله مرکزی در این جلسه انشعاب بود. در میان بحث ها معلوم شد که تعدادی از رفقا عامل اصلی انشعاب را شعبه اقتصاد می دانستند. یکی از دوستان ... بهروز سلیمانی انگشت گذاشت که با مخالفت بسیاری رویرو شد. رهبران انشعاب مشخص بودند. علی کشتگر و هیبت الله معینی در راس انشعاب قرار داشتند. یکی گفت باید تعرضی برخورد کرد. باید حریف را با کله زمین زد. برجسته کردن همه نقاط ضعف انشعابیون واجد اهمیت سیاسی است. بهزاد در پاسخ گفت این حرف ها همه دلیل ضعف اخلاقی ماست. این نوع برخورد ها ضد اخلاقی و ناجوانمردانه است. برخی از حاضرین در جلسه در صدد یافتن نقطه ثقل به اصطلاح فتنه بودند. تعدادی از دوستان شعبه اقتصاد را به عنوان نقطه مرکزی انشعاب مطرح می کردند. در این مورد فرخ نگهدار بیش از دیگران اصرار می ورزید. اکثریت اعضای حاضر در جلسه با این نظر موافق نبودند. شیوه های سابقه دار فرخ نیز قطع نمی شد. به زعم فرخ، شعبه اقتصاد مشکوک تلقی می شد. دوست اقتصاد دانی به نام هلیل رودی عضو این شعبه بود که قبل از انقلاب در کنفدراسیون دانش جوانان و محصلان ایرانی در خارج کشور فعالیت می کرد. همین امر مستمسکی شد که موضوع به شک و شبیه و ظن و تردید شخصیتی هلیل رودی کشانده شود تا کل انشعاب و رهبران و سازمان دهندگان آن در لجن مالیده شوند.

فرخ معتقد بود که در اطلاعیه کمیته مرکزی درباره انشعاب باید وابسته بودن و یا مشکوک بودن این " شخص " با صراحت آورده شود. چند نفر از حاضرین از جمله بهروز، امیر، مجید، بهزاد...و من از این طرز استدلال به شدت ناراحت بودیم. من گفتم که تا همین یکی دو ماه پیش هلیل رودی (که من او را هرگز ندیده و نمی شناختم و تنها در این ماجراست که با نام وی آشنا شدم) عضو شعبه اقتصاد کمیته مرکزی و رفیق سازمانی بود اما حالا که با انشعاب رفته حتی اگر طراح انشعاب هم بوده باشد (که نبود) ما چه حقی داریم که با این اتهامات بی محتوا او را لجن مال کنیم؟! آخر با کدام فاقت و مدرکی چنین اتهام سنگینی که البته قبل از هر چیز دامن خود ما را هم خواهد گرفت مطرح می شود؟ من به طور کلی از آوردن نام هلیل رودی و یا مشکوک نامیدن ضمنی کسی در اطلاعیه مخالف بودم. صادقانه بگویم که من همواره این برخورد ها را از بیخ و بنیاد نمی پسندیدم. این نوع برخوردها را به دور از هرگونه شرافت و مردانگی می دانستم. به همین خاطر در موضع خود اصرار ورزیدم. این مخالفت ها که از جانب عده ای مطرح می شد، به طور ضمنی نوعی همدلی با انشعاب کنندگان تلقی می شد. در این میان متوجه

شدم که فرخ گویا برای خوار و خفیف کردن انشعاب دارد دست به هر کاری می زند. روشن بود که کسی نمی توانست به شخصیت علی کشتگر و به طریق اولی هیبت الله معینی (همایون) حتا به طرز سروشیده و دو پهلو اتهاماتی از این نوع وارد آورد. به همین دلیل هلیل رودی که از خارج کشور آمده بود یک باره علم شد.

در آن زمان در مورد اعضایی که از خارج کشور آمده بودند، ایجاد شبیه امنیتی راحت تر در ذهن ساده نیروهای سازمان اثر می کرد. اصرار ها ادامه داشت. برای بستن هر گونه راه گریزی من به طور مشخص پیشنهاد رای گیری در مورد نظر فرخ دادم. برخی از دوستان گفتند که موضوع منتفی شده دیگر احتیاجی به رای گیری نیست. من با تجربه و شناختی که داشتم باز هم پافشاری کردم. بالاخره موضوع به رای گذاشته شد. حداکثر چهار یا پنج رای بیشتر نیاورد. من هم مانند دیگران خاطر جمع شدم. گفتند چون فرخ اعلامیه می نویسد!! برای کنترل و دقت در چرخش سر قلم! کمیسیونی تشکیل شود. مرا هم به اصرار وارد این کمیسیون کردند. اعضای آن: امیر، بهروز، فرخ، و من و شاید فرد دیگر بودند. من عازم سفر بودم و وقت کافی برای نشستن تا پایان کار نداشتم. به امیر گفتم این مسئله را با دقت دنبال کن، می دانی که فرخ چه تیبی است! او مرا خاطر جمع کرد. رفتم. چندی بعد دیدم که اطلاعیه مربوطه علیرغم بحث و رای گیری مشخص و آن همه دقت و کنترل در اساس چیزی نزدیک به نقطه نظر فرخ از کار درآمده! اطلاعیه با شگرد شناخته شده ای نوشته شده بود. هم منظور خاص نویسنده را القاء می کرد و هم با سر قلم چنان بازی شده بود که نمی شد با صراحت آن را خلاف مصوبه کمیته مرکزی (که کتباً نوشته نشده بود) دانست! اما آنچه که در عمل انتشار پیدا کرد ذکر نام هلیل رودی (که من نیز به اتفاق اکثریت کمیته مرکزی با آوردن نام کسی مخالف بودم) با پرونده مشکوکی بود که در اطلاعیه و نوشته های دیگر به حالت القایی پخش شده بود.

همین طوری که قبلاً گفتم من در آن زمان مدافع جدی وحدت با حزب بودم اما به هیچ وجه با چنین سیاست بازی های بیگانه با فرهنگ قدانی ها، توافقی نداشتم. تأثیر غده بدخیم پرونده سازی توده ای ها محسوس جز این نمی توانست داشته باشد. موضوع از نظر من در این لحظه که این سطور را می نویسم برای خودم به طور جدی مطرح است. سوال این است که چرا و به چه دلیل سر به شورش نزده، دست به افشاگری نزدم و یا لاقال به عنوان اعتراض از کار کناره گیری نکردم؟ من خود با همین سوال که مسلماً سوال خواننده نیز هست رویرو هستم! تنها جوابی که می توانم بدهم این است که آن دیوی که به جسم و جانم وارد شده و سراپای وجودم را در تسخیر خود داشت، آن اعتقاد ایدئولوژیکی که به آن عمیقاً باور پیدا کرده بودم و از همه بدتر آن سازمان و تشکیلات پرستی که صدها تن از امثال من اسیر آن بودیم، همچون پرده ساتری میان من و واقعیت هایل شده بودند. برای هر انسان ایدئولوژی زده و متعصبی، انتظار برخورد مستقل و آزادانه با پدیده های حساس زندگی، انتظار بیهوده ای است. به همین دلیل من نیز در آن زمان مانند برخی دیگر، از رفتن دوستان شعبه اقتصاد با انشعابیون (که به کنایه و تحقیر پرفسورهای سازمان می نامیدیم) آنان را تخطئه می کردم. البته این برخورد ها در درون سازمان واکنش به نفس انشعاب بود که هم چنان نزد ما و از جمله من مذموم و بسیار ناپسند تلقی می شد. بدین سان این ماجرای زنده را که به یاد آوردن آن همیشه موجب شرمساری و خجلتم می شود پشت سر گذاشتیم."

همان طور که می بینید، روایت حمیدیان نشان می دهد که اولاً عامل اصلی اتهام زنی به هلیل رودی خود شخص نگهدار بوده و عده قابل توجهی از رهبران سازمان به شدت با این توطئه او مخالفت می کرده اند. ولی علی رغم رای قطعی کمیته مرکزی در مخالفت با طرح چنین اتهامی، با ترفندهای مودیانه نگهدار، این اتهام در اعلامیه سازمان گنجانده شده است. ثانیاً نگهدار حتی در میان دوستان خودش به چنین شیوه هایی شناخته و معروف بوده است. ثالثاً نگهدار که از این افشاگری های دوستان سابق اش مطلع بوده، قضیه هلیل رودی را ضمناً برای پاسخ گویی به آنها در نوشته خودش آورده است. و از آنجا که نمی توانسته اصل قضیه را حاشا کند، بدین وسیله سعی کرده ضرب آن را بگیرد! البته نگهدار با آوردن این ماجرا در این نوشته، ضمناً تلاش کرده است که اشتباه مرا در باره رهنمود مندرج در کار ۱۲۰ مانند توطئه خودش بنماید تا مجالی برای انداختن همه کثافتکاری ها به گردن سیستم فکری همه "مارکسیست هایی که

* دیدگاه *

پول بجای صلح برای (نیمی از) فلسطین

Sozialismus.de
برگردان ناهید جعفرپور



تغییر ایدئولوژیک بنیادینی را پیش سر نگذاشته اند" داشته باشد. اما بگذارید همین جهت اطلاع آقای نگهدار بگویم که من آدم از خود ممنونی نیستم ، ولی یقین دارم که اگر به مشابه کاری که او انجام داده است ، دست بزنم ، خودم را حلق آویز می کنم.

۵ - من در نوشته های قبلی ام اصرار داشتم که فرخ نگهدار نظرش را در باره کارهایی که در دوره استقرار جمهوری اسلامی در حمایت از آن داشته است ، با صراحت بیان کند. و فکر می کردم که او از اظهار نظر صریح طفره خواهد رفت. اما انصافاً او مرا غافل گیر کرده و با صراحت بی ماندی از آن اعمال ننگین دفاع کرده و مدعی شده است که کارنامه اکثریت در آن سال ها در مقایسه با همه سازمان های غیر حکومتی مثبت تر بوده است. اعتراف می کنم که او آدم بسیار جسوری است و این جسارت در بی شرمی و بی اعتنائی به خون آن همه انسان آزاده ، از هر کسی بر نمی آید. در پاسخ او فقط می توانم بگویم : آقای نگهدار اشتباه می کنید ، شما هیچ نیاموخته اید ؛ به شهادت همین نوشته هایتان ، شما هیچ عوض نشده اید و همان آدمی هستید که در آن سال های سرنوشت ساز با جمهوری اسلامی همکاری کرد.

۱۴ آذر ۱۳۸۶ - علی اکبر شالگونی

.....

نامه ی جمعی از نویسندگان ایران در اعتراض به ادامه ی بازداشت های دانشجویان

توضیح آوای دانشگاه: بنیانه ای در اعتراض به ادامه بازداشت دانشجویان از طرف جمعی از نویسندگان و هنرمندان و روشنفکران شهیر ایران صادر شده است که متن آن را در ادامه می بینید . در نام ها نظری بیافکنید هر نام جهانی از اندیشه و عشق به انسانیت است.

روشنفکران! زنان و مردان آزاده!

روز 11 آذر و روزهای بعد بیش از 30 تن از فعالان دانشجویی به بهانه ی "قصید" برگزار می مراسم 16 آذر، روز دانشجو، بازداشت شدند و تا امروز هم چنان در بازداشت به سر می برند.

امضاکنندگان این نامه ضمن ابراز نگرانی شدید از وضع ناروشن این دانشجویان و برخورد های امنیتی و پلیسی با مقوله ی فرهنگ و دانشگاه و دانشجو، بر آن اند که خواست آزادی نه ویژه ی دانشجویان که خواست همه ی مردمی است که از سانسور و سرکوب و آزار به جان آمده اند. امضاکنندگان زیر خواهان پایان بخشیدن به این وضع ناگوار در همه ی عرصه های فردی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، و آزادی فوری و بی قید و شرط دانشجویان دربند اند.

سیمین بهبهانی- علی اشرف درویشیان- ابراهیم یونس- انور خامه ای- پرویز بابایی- بابک احمدی- ضیاء موحد- مجید امین موید- قطب الدین صادقی- ناصر زرافشان- فریبرز رییس دانا- سیدعلی صالحی- محمد محمدعلی- محمود استاد محمد- محمد خلیلی- فرج الله شریفی- حسن مرتضوی- فرزانه طاهری- جاهد جهانشاهی- محمد شریف- قاسم رویین- عباس مخبر- محمد قائدشرفی- فریبا وفی- شیوا ارسطویی- ناهید فروغان- یونس تراکمه- مهین خدیوی- ناهید موسوی- احمد باطبی- مظفر درفشی- علی صداقتی خیاط- رضا خندان (مهآبادی)- علی ایرانلو- حمیدرضا نجفی- فرخنده حاجی زاده- یوسف عزیزی بینی طرف- کامران جمالی- فاطمه سرحدی زاده- علی رضا تقفی- حسین حضرتی- منیژه عراقی- حمید یزدان پناه- علی اصغر شیرزادی- علیرضا جباری- فلامک بردایی- حسین افشار- علی عبداللهی- ری را عباسی- فرامرز سدهای- حسین صفاری دوست- فریدون چمنی- فرزانه آقایی پور- محمد زندی- شمس آقاجانی- محمد رونف مرادی- رضا مرادی اسپیلی- رضا عابد- ناهید سرشکی- بهنام ناصری- آرش عنقلیب- رحیم رسولی- محمد حیدر- هزیر پلاسچی- انوش صالحی- حسن صناعی- مریم اموسی- مهآ محقق- اکبر معصوم بیگی- نسترن موسوی.

.....

در کنفرانس خاورمیانه آنابولیس، اسرائیل و فلسطین (البته بدون شرکت دادن حماس) برای از سرگرفتن مذاکرات صلح توافق نمودند. بیستم معامله در این مذاکرات مبیایست کوارتت خاورمیانه (کوارتت قطعه ای در موسیقی برای چهار ساز یا چهار صداست) برگرفته از " رود مپ" است که اسرائیل را در مرحله نخست به توقف فوری فعالیت های شهرک سازی و فلسطینی ها را به چشم پوشی از حملات نظامی شان موظف می سازد.

برای پشتیبانی از این روند صلح تصمیم کنفرانس دیگری در پاریس گرفته شد که در آن برای سه سال آینده ی فلسطینی ها کمک مالی ای به مبلغ هفت و چهار میلیارد دلار پیش بینی شود. تنها در سالی که می آید باید آنها (فلسطین) سه و چهار میلیارد دلار بگیرند. اتحادیه اروپا مبلغ خود را افزایش داده و می خواهد برای سال 2008 حدود 420 میلیون دلار کمک نماید. در واقع اتحادیه اروپا تا کنون بزرگترین کمک کننده مالی به فلسطینی ها بوده است. دستگاه قدرتی سرزمین عباس مدتهای مدید است که تحت برنامه ای بنام " مکانیسم بین المللی دوره ای" به تراوش مالی اتحادیه اروپا وابسته است: تنها در سالی که در آن بسر می بریم بیش از یک میلیارد دلار که نیمی از سوی کمیسیون اتحادیه اروپا و نیم دیگر از سوی تک تک کشور های عضو بوده است بعنوان کمک مالی اضطراری به سرزمین فلسطینی ها جاری شده است. آمریکایی ها 420 میلیون دلار را تقیل نمودند. آلمان و فرانسه هرکدام وعده 200 میلیون یورو را دادند. این پول می بایست از سونی کمک کند تا اصلاحات در دولت خودمختار فلسطینی تامین مالی گردد و از سوی دیگر باز سازی و توسعه اقتصادی مناطقی که امروز از سوی اسرائیل در اشغال است را به جریان اندازد.

فلسطینی ها به این کمک مالی فورا احتیاج دارند. بانک جهانی در کنفرانس گزارش داد که اقتصاد فلسطین در سال های گذشته بعد از انتفاذه بشدت نزول کرده است. "در حال حاضر خدمات اقتصادی سرانه 40 درصد کمتر از سال 1999 است. اقتصاد دیگر از سوی سرمایه گذاری ها و بخش خصوصی گردانده نمی شود. بلکه سنگینی اش روی شانه های دولت است. برای اینکه این اوضاع تغییر کند همزمان آکسیون های موازی هم از سوی دولت فلسطین، اسرائیل و سرمایه گذاران ضروری است". گفته شد که 27 درصد فلسطینی هائی که از آنها همه پرسی ای انجام گرفته است، عقیده داشته اند که آنها بخاطر شرایط زندگی غیر قابل تحمل حاضر به مهاجرت می باشند. بخصوص این بیچارگی در نوار غزه بیشتر است.

	Juni 2005	Juli 2007	Dezember 2007
شرکت ها	3.900	780	195
شاغلین	35.000	4.200	1.750
صادرات	748	0	34

ماخذ: بانک جهانی

اینکه جامعه بین المللی زیرپا گذاشتن حقوق انسانها را (چون مجازات های جمعی و یا بنای شهرک ها) توسط اسرائیل بدون اعتراض قبول می کند و سیاست اسرائیل را با میلیاردها دلار کمک مالی سرپوش می گذارد، به صورتی تعیین کنند 2005 Jun تا وضعیت کنونی برجای بماند و بدبختی بخش بزرگی از مردم فلسطین روز بروز بدتر و بدتر گردد.

35.000

برای تغییر این وضعیت احتیاج به فشار سیاسی 748 اسرائیل است. تنها چنین می توان بسرعت بهبود در وضعیت زندگی مردم در منطقه غرب اردن و نوار غزه حاصل نمود.

بان دبیر اعظم سازمان ملل متحد مرتباً به وضعیت " وحشتناک " مردم نوار غزه اشاره می کند و فراخوان برای عملی خلاقانه می دهد تا بدان وسیله این سرزمین نظامی اشغال شده را مجدداً به زندگی بازگرداند. کمک های مالی بین المللی به فلسطینی ها از این خطر برخوردار است که بجای کمک به بازسازی طولانی مدت یک دولت با آینده بیشتر بطوری غیر مستقیم کمک به سیاست اشغالگری اسرائیل گردد.

مذاکرات در آنابولیس و پاریس از همان ابتدا نقصی بزرگ داشت و آنها این بود که حماس در این مذاکرات شرکت داده نشده بود. بانک جهانی می گوید اما: " هر بحثی در باره بهبود اقتصادی فلسطین و صلح بدون دخالت دادن نوار غزه ناکامل خواهد بود. در غزه 40 درصد فلسطینی ها زندگی می کنند و غزه خود بخشی از سرزمین فلسطین و اقتصاد و هویتش است. هرگز نیش جدی ای برای اقتصاد فلسطین بدون غزه ممکن نخواهد بود."

دولت فتح آنطور که پیداست روی کمک کشورهای پول دهنده حساب می کند تا بدین وسیله در منطقه غرب اردن بهبود در اوضاع اجتماعی و اقتصادی حاصل نماید و بتواند از این طریق تا آنجائی که می تواند نوار غزه را در مضیقه قرار دهد تا بلاخره مردمش حماس را برای این اوضاع بد مسئول سازند و بر علیه اش شورش کنند.

حتی اگر این استراتژی که می خواهد زندگی ای غیر قابل تحملی را برای مردم غزه به وجود آورد موفق گردد، در این صورت هم برای فلسطینی ها هیچ گلدان گلی حاصل نمی شود. زیرا که آنها همچنان دو تکه شده و ضعیف بر روی میز مذاکرات قرار خواهند داشت. بدون اینکه راه حلی پایدار برای مشکلات بنیادی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خود داشته باشند و یا حتی قدمی به جلو بروند. این مسئله بخصوص باعث خوشحالی اسرائیل است.

این بازی مشترک سازمان " پ ال او " و جامعه بین المللی را می توان در این مسئله روشن تر دید که سهم شیران در کمک های مالی وعده داده شده ، بخاطر وضعیت مالی اضطراری دستگاه فلسطینی کنونی در غرب اردن است. اینکه آیا نوار غزه زیر کنترل حماس هم به لحاظ بشردوستانه نیاز به پشتیبانان مالی دارد مشکل این کنفرانس نیست بلکه در این کنفرانس در مرحله نخست پشتیبانی سیاسی رهبریت فتح در منطقه غرب اردن بر علیه " حماسستان تروریستی " است.

همزمان اسرائیل لحظه ای به وظایفی که برای وی در " رودمپ " قید شده است پایبند نبوده است زیرا که هنوز مدتی از ترک دولت اسرائیل از کنفرانس آنابولیس نگذشته بود که وی نقشه ساخت هزاران منزل مسکونی جدید در شرق اورشلیم را اعلام نمود. همچنین وی چون گذشته تاسیس پست های خارجی جدید و به این صورت تقسیم گسترده سرزمین فلسطینی را از طریق مهاجرین اسرائیلی ادامه می دهد.

تمامی این اوضاع خود در تضاد با اهداف روند صلح اعلام شده به مفهوم " ایجاد دولت مستقل فلسطینی " قرار می گیرد و در نهایت قدرت اشغال گر بلوکه کردن گسترده خود را بر علیه مناطق فلسطینی همچنان سرپا نگه می دارد.

در مورد نوار غزه این بلوکه کردن وسعت عجیبی بخود گرفته است بطوری که جابجائی انسان و کالا در و از منطقه را بطور کامل فلج نموده است. یک و نیم میلیون ساکنین این منطقه دسترسی شان به پول، دارو، لوازم یدکی، مواد سوختی و برق از سوی اسرائیل ناممکن گشته است.

بانک جهانی بر این عقیده است که تا زمانی که اسرائیل این بلوکه کردن وحشتناک را ادامه دهد، اقتصاد فلسطینی همچنان سقوط خواهد نمود. حتی اگر میلیاردهائی را که در کنفرانس پاریس وعده داده شده اند به این منطقه جاری گردند باز هم کمکی نخواهد نمود. همچنین کمیته بین المللی صلیب سرخ به پیامدهای غیربشردوستانه سیاست اسرائیل اشاره نموده و خواهان اقدامات سیاسی فوری برای کمک های بشردوستانه شده است.

*** پیوندها ***

سردبیر نشریه : منصور نجفی

mansour.nadjifi@telia.com

ایمیل روابط عمومی سازمان

public@rahekargar.net

تلفن روابط عمومی سازمان

0049-69-50699530

شماره فاکس سازمان

33-1-43455804

سایت راه کارگر

www.rahekargar.net

سایت رادیو برابری

www.radiobarabari.net

سایت اتحاد چپ کارگری

www.eteheadchap.org

سایت رادیو صدای کارگران ایران

www.sedayekargaran.com

نشر بیدار

www.nashrebidar.com

نشریه انگلیسی ایران بولتن

www.iran-bulletin.org

توجه : مقالاتی که با کد " دیدگاه "

مشخص میشوند ، الزاماً بیانگر مواضع

سازمان نیستند .